

بشکنی ای قلم ای دست اگر  
پیچی از خدمت محرومان سر

۱۲ صفحه  
۲۰ ریال



# آهنگر

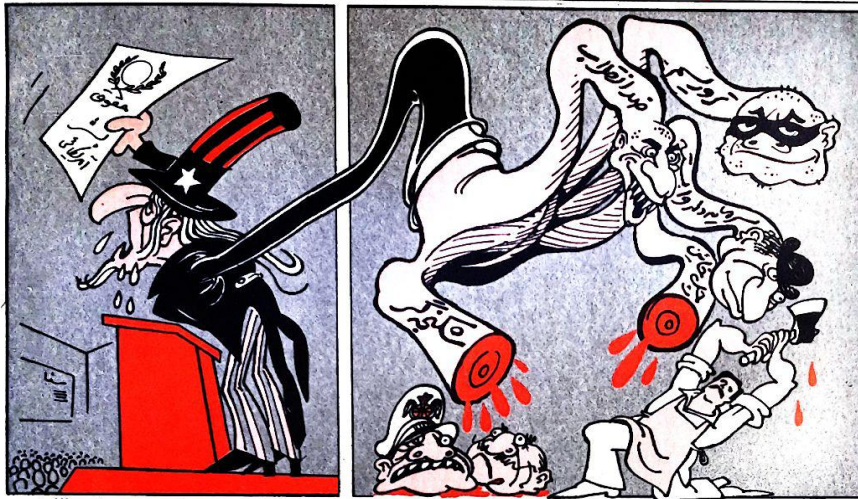
سال اول شماره ۶  
شنبه ۸ خرداد ۱۳۵۸

آزادی قلم و بیان  
دست آورد بزرگ انقلاب ایران است  
این دست آورد را  
چون مردمک چشم حفاظت کنیم

از: من مسلم

## موضع ما

ما چلنگر نیستیم، آهنگریم  
بی‌نیاز از حزب و حزب و سروریم  
دشمن امپریالیسم و صهیونیسم  
ارتجاع و آل و ابرازش، فاشیسم  
هرکه با این ها به نحوی هم‌دست  
(هممدار) می‌شناسیم از عدالتش  
گره‌ها "چپ" باشد و از آن چیزهاش!  
و اینکه با این جیبه باشد در نزاع  
همچو ما آماج تیر ارتجاع  
خود بخود هم‌زم ما، هتلام ماست  
هرکه باشد مورد آگرم ماست  
"ما بدون راه‌نگریم و حال را  
ما درون راه‌نگریم و حال را  
"متر" ما، در دوستی، یک‌سنگیست  
توی یک صف بودن و یک‌سنگیست  
( یک‌سنگی، بی‌حلقه‌ی "بستگی"  
طرفه‌ی میاریست در هم‌بستگی)  
مقصود ما مقصدی انسانی است  
چیره‌گش بر شب ظلمت‌نی است  
و آرهایند از نظام زور و زور  
عدل و آزادی در آن جا مستقر  
اندوین ره، ما جو سلیم و عدو  
چون خس و خاشاک، حتی کم از او  
سیل، چون پرشد در اطراف دمن  
چپست راه چاره بپهرین؟  
چا رواش رخنه است و نقب و انشعاب  
دسته‌سازی‌های بی‌حد و حساب  
درکنار بستر سیل دمان  
برکنندگان و جوی و آبدان  
تا که شاید کم شود از حجم سیل  
از مهابت افتد و گردد به میل  
سرکشی گردد بدل بر انتصاف  
کم کند ره را بسوی انحراف  
لنگ ما با قدرت ایمان و کار  
زنگد توده‌های هوشار  
پرکنیم آن چاله‌ها و چاک‌ها  
در نوردم آن خس و خاشاک‌ها



نصرت الله نوح

## تیغ بوز! داد گاه انقلاب

از خس و خاشاک رو بد راه خلق  
میوه‌های کال هم شیرین شود  
حنظل و خس و خیزره را  
رنج گشت و بساز او ساطل شود  
همچو صحرای خشک ساردهشته را  
وز گیاه هرزه می‌گردد رها  
حفظش از انگل، نکوتر شیوه است  
کند باید ریشه آفات را  
آفت این ملک دست ارتجاست  
کهنه نوگرها، هزار فامیل است  
رنگ عوض کرده شده مصوم و پاک  
گشته تازه واله و مفتون خلق  
بقیه در صفحه ۲

باغبان ماهر و آگاه خلق  
تا فضای باغ عطر آگین شود  
میکنند از سن گیاه هرزه را  
از هر سوسک‌ساعتیان غافل شود  
کرم و انگل میخورند هر ریشه را  
باغ کشور هم، جو باغ میوه است  
از فضای ملک، بی‌چون و چرا  
آفت این ملک، آمریکا - سیاست  
آفت این ملک، شاه و اهل اوست  
آفت این ملک جلالد ساواک  
میچکد از بنجه هایش خون خلق

از: علامه درگزینی

## بوی نفت؟!

در این رهگذر در پی چیستی  
چه درنطق و بطق و چه میدان جنگ  
شعار تو، سردستگی‌های تو  
ره و رسم زصاد کوشیدنت  
همین روال تو باشد یکی  
سخن ساز گردی ز "مشروعیت"  
ساهی مجهز به جوب و جماع  
زمان را جهت، "گوشه" دیکریست  
شدی صاحب اسم و عنوان تو  
( مصدق، ابر مرد تاریخ ما )  
کهی حزب "شعبان" نمودی علم  
روان میشدی در گذر، راست راست  
شمارتو: با مرگ یا اختساق!  
رسیدی ز در با لباس جدید  
تو را می‌توان دید در هر گذر  
تو را می‌توان یافت از بوی "نفت"  
به زسر پسر کارتسل مفتخوار  
برای چنین روز در خدمتسی  
بهدی ره وحدت و انفاق  
سر توده را گرم سازی به خواب  
فرود آید از مرکب جنب‌وجوش،  
آها یکصد شاه با "سوموز"  
ترا سهم، القاب و ثروت شود

تو ای مرتجع دامت کیستی  
تو را می‌شناسم به هر شکل و رنگ  
چماق تو، وابستگی‌های تو  
لباس چپ و راست پوشیدنت  
چه از نام آبی چه از کنتاکتی  
تو آنستی که در جنگ مشروطیت  
به رخ کردی از قلندر و فلجماق  
چو دیدی دم "باد" از توریت  
غایت به "شاپو" بدل شدیو  
تو آنستی که در نهضت پیشوا  
تقی‌زاده بودی و گاهی علم  
کهی در لباس چپ و گاه راست  
به رخ مینمودی بساط چماق  
کنونهم پس از سالیان مدید  
همانی که بودی و با یک نظر  
چه در رشت باشتی چه تهران چه نفت  
تو را می‌توان دید بی‌استنار  
تو پیوسته یک مهره و آلتی  
تو را آوریدند تا با چماق  
آسا جنگ بپهوده" شیخ و تاب  
وزان پس جو ملت فتد ازخروش،  
در آید ز در، سازمان سیا  
دوباره مرا نفت غارت نمود

## شکر از جراح عالیقدر

بدینوسیله به اطلاع عموم همشهریان میرساند که اینجانب در اوآن  
جوانی بعلمت کثرت مطالعه چپ شده بودم و به هر نحوی که بود زندگی را  
میگذراندم. اخیراً، با اینکه در ملا عام از عینک دودی تیره استفاده  
مینمودم، معذالک بعلمت جو موجود مرتباً مورد انتقاد دوستان و رهگذران  
قرار میگرفتم، لذا برای رهایی از این وضع به جراح عالیقدر مراجعه نموده  
و به کمک عمل جراحی، چشم خود را راست نمودم. اکنون با نهایت خوشحالی  
موضوع را طی سه نوبت در جراید آگهی نموده و از کتبه‌کتابی که اینجانب  
را می‌شناسند، تقاضا میکنم با تعیین وقت قبلی اینجانب را معاینه نمایند و  
در صورتیکه صدق عرایض بنده به ایشان ثابت شد، در آینده از ایده‌آزار  
و خط و نشان کشیدن برای بنده خود داری فرمایند.  
ضمناً "از پزشک عالیقدری که به این جانب زندگی بی‌دغدغه بخشیدند  
شکر مینمایم.

چپ عملکرده

## هر که تکیه به جیمی کار تو زد...

محمد کلانتری "پموز"  
مظهر زشت آت و آتشفشانات  
این زمان انترلوپی "کارتز"  
در معلق زدن شدی بی‌نقصی  
آمد آجا و انگ ساسم ریخت  
با طنا "قند در دلت کسب آت  
پیش آرساب عزیز و ناز شوی  
طلبی ناز شست خویش، دلار  
رهبر منطقه، گذر با کسی  
عربستان و لیبی و لیبستان  
سوسر از کویت تا سه عدن  
بقیه در صفحه ۲

معد الارض، انترالسادات  
سابقاً "بار و باور" نامسر"  
خوشتر که شوخو خوشترش  
شاه خائن چو زین دبار گریخت  
ظاهراً "شد دلت برایش کسب آت  
که بجایش، تویکه ناز شوی  
بتوی "آس" دستا ستمار  
توی خاورمیانه، سربزانی  
الجزایر گرفته تاسودان  
اردن و سوریه، عراق و یمن



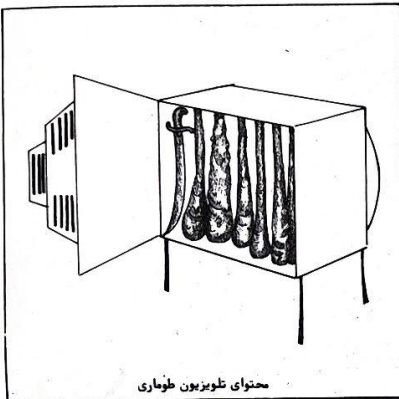
عمو مرشد  
چا تم بچه مرشد  
این که میکند به مرده اگر رو بدی  
گفتش را خراب می‌کنه یعنی چه؟  
خب معلومه دیگه، یعنی مرده را  
گرمایم باید انداخت نوی چاله و چند  
تا بیل خاک هم ریخت روش، و کترسه  
کار دست آدم میده.  
پس چار خود ما این کار را نکردیم؟  
بقیه در صفحه ۲



دیجیتال کننده نشریه : نینا پویان

هر که تکیه به جمعی کارتر زد... (بقیه از صفحه)

پروچ رهبری - برافرازی  
آنچه اول آن گریزی باز میزد  
تو کوسن جانشین او گردی  
با چنین فکر، عقل و هوش تو رفت  
دم فریادی، علم کردی  
تا زنده بر دهان تو، لگام  
چند روزی دگر به دوز و کلک  
با قرار و مدار "کسب دیوید"  
دست کار تو فتاد افسارت  
طبق دستور حضرت ارباب  
گشته با صدا و با صدناز  
کرده ای رو بسوی خودبینی  
کرده ای صلح با "کین" جلب  
با چنین راه و با چنین روشی  
ملت مصر، همچو ملت ما  
لشکارت را از سند قدرت  
می شوی همچو شاه، بی چاره  
هر که تکیه به جمعی کارتر زد  
هر که خدمت کند به استعمار  
روزگار تو نیز شد بر باد  
تا به آنروز: من بخارم عرض  
ای سیه کار، مسدلفی الارض!



محتوای تلویزیون طوماری

بقیه از صفحه ۱

مگر کجایم؟  
میترا! - مثلا همین لش مرده عمو ما  
آره در دهک، مگه شنیدی کی گفتند  
به مرده که روی بدی گفتند برادر  
اهم، باها ایولا آرشد!  
میکم، عمو مرده  
جانم بچه مرده، بگو ببینم چی  
میخواستی بگی  
میکم، اینکه میگند، جهنم به  
آن گرمی هم که تو خیال میکنی نیست،  
یهی چی؟  
میکنی آش آنقدرها هم که تو فکر  
میکنی شور نیست.  
مرده از جاش بلند شده گفت که  
هیچ به برتزا ساحت طفس مجلس  
سازش خراب کرده!  
سای بابا، چی داری میگی؟  
ورود ارتقا سالتور نمیدوم جابوب  
چاکیش را بخوان همین چه زری زده،  
ولی دعوتو بگیر که کشد نیچیه شو  
دماغت!  
آهان، آن مرتیکه صهبونیست  
رازمی، اون و اسحقق پسر و این چیزا  
کره نمیکند، این برای قطع شدن دله  
درد بها خودش زنجیره زانداخته  
- پس بقیه ساتورا چی؟  
اونها هم همینطور، فکر میکنی  
اینا نایندگان گرانند، ملت آمریکا؟  
نه چونده مشون نمایندگان کارتلهای  
اسلحه ندرکارتل های نفتی و بانکدارهای  
صهبونیست.  
- پس حقیقت بود که همین روز اول  
گرمی هم که تو خیال میکنی نیست!

تبع برسا! دادگاه انقلاب (بقیه از صفحه ۱)

تو نینداری که آن جلا دست  
تو جوانان را نمودی قتل عام  
خنده میزد در شکجه گاهها  
رفته گرج هار، اندر جلد سبت  
باید از شرش وطن را کرد پاک  
ما به رنج و عذاب ملت است  
زخمی و اسفوده، بنشسته بر راه  
سرگوبد مار زخمی را، بسنگ  
نیست غیر از دادگاه انقلاب  
تا کند از بیکر جلا دست  
گردد از این جانان نابکار  
باین برسا دادگاه انقلاب

### چرا از نو بدور خلق دیوار؟

این هفته نشسته بودیم و فکر میکردیم که طی این شش شماره ای که ما حالا از آهنگر منتشر کرده ایم، هیچ شده است که در روز همین روزنامه را بخوانندگان رسیده باشیم  
دیدم که مناسبانه هیچ چنین اتفاقی نگفاده و از همان شماره اول که اعلام کردیم دوستیه در می آید، عیلا سه بنه در آمدم، بعد خیال کردیم که اصولاً "دوستیه در آمدن سخت است و بهتر است تاریخ انتشار را به سه شنبه منتقل کنیم. اما از هفته ای که این کار را کردیم، عیلا چهارشنبه یا حتی پنجشنبه در آمدم. البته این که میگویم مال تهران است، وگرنه در شهرستانها بر حسب دوری و نزدیکی آنها، بین پنجشنبه تا شنبه و حتی یکشنبه هفته بعد منتشر میشوند.  
راستش علت اینکه این مطلب را برایتان می نویسم اینست که فکر کردیم دوستیه در آمدن ما را آدم های نامرئی بدانید و کم کم از ما قطع امید کنید و خدای نکرده برای اینکه نظم زندگی شما بهم نخورد، بجای آهنگر بروید یک روزنامه مرئی تر بخردید. به این علت لازم است این درد دل را با شما بکنیم که ما از همان قدم اولی که برای انتشار آهنگر برداشتم با مسائل و مشکلات مختلفی روبرو شدیم که هیچ روزنامه ای تا حالا با آنها روبرو نبوده است.  
مثلاً تصورنماید برآید که ما همه کارهايمان را کرده بودیم و چهلنگر و زیوجاب داشتیم گفتگان آن مسئله اعمال نظر حزب توده ایران پیش آمد و چون نمی خواست استقلال و عدم وابستگی ما را از دست بدهیم، از همان اول، آسمان را تغییر دادیم و مشکلاتش را عت شد که نظم انتشار ما از قدم اول بهم بخورد.  
مسئله دومی که با آن روبرو بوده ایم اینست که تیزاب ما با سرعتی بسیار آهسته در بالا می رود و با هر چایخانه ای که قرار داد می بندیم، سرد از تو خانه ناچاریم تیزاب را بالا ببریم و چایخانه هم چون آمدگی افزایش تیزاب ما را نداشته، از رساندن روزنامه عاجز میشود.  
مسئله سوم با یافتن کاغذ است. شما خوانندگان آهنگر حتماً اشاره به این مسئله را در سایر جرایدها هم خوانده اید. علت کمبود کاغذ اینست که در دوره دیکتاتوری پهلوی، تعداد روزنامه ها محدود بود و آنهاهی هم نبودند به علت عدم علاقه مردم، تیزاب درست و حسابی نداشتند. این بود که تیزاب کاغذ هم کاغذ روزنامه را با توجه به مصرف بازار فشار می دادند. اما بعد از انقلاب، ما نگاهان هم تعداد روزنامه ها بالا رفت و هم تیزاب نان و برای نمونه روزنامه آهنگر، به علت استقبال شما، اکنون تیزاب بیشتری دارد که در طول تاریخ مطبوعات طنز آمیز ایران بی نظیر است و در کل مطبوعات نیز، جز دو سه روزنامه روزنامه و یک هفته نامه، هیچ نشریه ای تیزاب آهنگر را ندارد.  
مسئله چهارم ما مستقیماً "زائیده" همین بالا بودن تیزاب است، چون همانطور که گفتیم، مطبوعات در دوران خفان پهلوی تیزاب، ده بیست هزار تانی داشتند و جز کیهان و اطلاعات، تیزاب هیچ نشریه ای به صد هزار نفر نمیرسد، به همین جهت، ماشین های چاپ موجود در چایخانه های آزاد تهران نیز جوابگوی همان تیزابهای اندک است و برای نمونه، ما برای اینکه بتوانیم آهنگر را روز چهارشنبه به شما برسانیم، از شنبه چهارشنبه ریز چاپ هستیم و چایخانه شنبه روز کار میکند و روزنامه برسد. حالا اگر فکر کنیم که کوچکترین اتفاقی فنی، چه نقشی عمیقی در لنگ کردن کار دارد مسیوحه میشود که در آوردن آهنگر به صورت فعلی هم خودش برای ما در حکم تیق القمراست.  
اما مسئله آخر ما، که مهم است، بقیه مسائل است، مانند بست که به تحریک مستقیم دستگاه رادیو تلویزیون، بعضی از اعضای کمیته ها و افراد منصوبی که تحمل آزادی را نمی توانند درک بر مطبوعات حاکم شده و محصول تحریکات است، ارباب و طمع مسئولان و کارکنان چایخانه ها است. بر اثر تکلیف و باز هم در جستجوی چایخانه ای امن تر و آسیب ناپذیرتر باشیم... علاوه بر این، میخواستیم که شرح جزئیات این سانسور شبلی را به زمانی دیگر بیاوریم.  
ما شرمندیم که به علت های بالا - بخصوص علت آخر - نتوانستیم آهنگر را بطور منظم منتشر کنیم. امیدواریم انقلاب خلق تهران ما متوقف نشود و تا بدما جاب پیش رود که دیگر عوام فریبان احمرار طلب نتوانند از صفات ما سادگی مردم ما سوء استفاده کنند و بوسیله آنها چوب لای چرخ آزادی آزادی مطبوعات بگذارند.  
به امید روزی که مطبوعات ما واقف "آزاد باشد و روزنامه نگاران ناچار نباشند در صندوق پستی میسر شوند!

گفت: دلفلی هم داره؟  
گفت: آره گفته که حرفا بو قبول  
نداری یگ گروه تشکیل بدین برین  
بسین کن من راست میگم یا نه  
گفت: اینکه حکایت ملا نصرالدینو  
میخ طوبله خرش و مرکز رگ زمین  
گفت: مرگ بر ساقینی مثل تو  
- بی -  
گفت: چرا؟  
گفت: به عمری طاغوت از هسابه  
شمایی خون بد میگفت فکر میکردم عب  
طاغوت بدیگه میکنه دروغ بگه و حالا  
حقیقتش برام روشن شده.  
گفت: چه چیزی؟  
گفت: دانشمند اقتصادی بندهم ما باید  
کرده بارو اوضاع خبطه.

### چرا آهنگر بموقع در نمی آید؟

چرا آهنگر بموقع در نمی آید؟  
این هفته نشسته بودیم و فکر میکردیم که طی این شش شماره ای که ما حالا از آهنگر منتشر کرده ایم، هیچ شده است که در روز همین روزنامه را بخوانندگان رسیده باشیم  
دیدم که مناسبانه هیچ چنین اتفاقی نگفاده و از همان شماره اول که اعلام کردیم دوستیه در می آید، عیلا سه بنه در آمدم، بعد خیال کردیم که اصولاً "دوستیه در آمدن سخت است و بهتر است تاریخ انتشار را به سه شنبه منتقل کنیم. اما از هفته ای که این کار را کردیم، عیلا چهارشنبه یا حتی پنجشنبه در آمدم. البته این که میگویم مال تهران است، وگرنه در شهرستانها بر حسب دوری و نزدیکی آنها، بین پنجشنبه تا شنبه و حتی یکشنبه هفته بعد منتشر میشوند.  
راستش علت اینکه این مطلب را برایتان می نویسم اینست که فکر کردیم دوستیه در آمدن ما را آدم های نامرئی بدانید و کم کم از ما قطع امید کنید و خدای نکرده برای اینکه نظم زندگی شما بهم نخورد، بجای آهنگر بروید یک روزنامه مرئی تر بخردید. به این علت لازم است این درد دل را با شما بکنیم که ما از همان قدم اولی که برای انتشار آهنگر برداشتم با مسائل و مشکلات مختلفی روبرو شدیم که هیچ روزنامه ای تا حالا با آنها روبرو نبوده است.  
مثلاً تصورنماید برآید که ما همه کارهايمان را کرده بودیم و چهلنگر و زیوجاب داشتیم گفتگان آن مسئله اعمال نظر حزب توده ایران پیش آمد و چون نمی خواست استقلال و عدم وابستگی ما را از دست بدهیم، از همان اول، آسمان را تغییر دادیم و مشکلاتش را عت شد که نظم انتشار ما از قدم اول بهم بخورد.  
مسئله دومی که با آن روبرو بوده ایم اینست که تیزاب ما با سرعتی بسیار آهسته در بالا می رود و با هر چایخانه ای که قرار داد می بندیم، سرد از تو خانه ناچاریم تیزاب را بالا ببریم و چایخانه هم چون آمدگی افزایش تیزاب ما را نداشته، از رساندن روزنامه عاجز میشود.  
مسئله سوم با یافتن کاغذ است. شما خوانندگان آهنگر حتماً اشاره به این مسئله را در سایر جرایدها هم خوانده اید. علت کمبود کاغذ اینست که در دوره دیکتاتوری پهلوی، تعداد روزنامه ها محدود بود و آنهاهی هم نبودند به علت عدم علاقه مردم، تیزاب درست و حسابی نداشتند. این بود که تیزاب کاغذ هم کاغذ روزنامه را با توجه به مصرف بازار فشار می دادند. اما بعد از انقلاب، ما نگاهان هم تعداد روزنامه ها بالا رفت و هم تیزاب نان و برای نمونه روزنامه آهنگر، به علت استقبال شما، اکنون تیزاب بیشتری دارد که در طول تاریخ مطبوعات طنز آمیز ایران بی نظیر است و در کل مطبوعات نیز، جز دو سه روزنامه روزنامه و یک هفته نامه، هیچ نشریه ای تیزاب آهنگر را ندارد.  
مسئله چهارم ما مستقیماً "زائیده" همین بالا بودن تیزاب است، چون همانطور که گفتیم، مطبوعات در دوران خفان پهلوی تیزاب، ده بیست هزار تانی داشتند و جز کیهان و اطلاعات، تیزاب هیچ نشریه ای به صد هزار نفر نمیرسد، به همین جهت، ماشین های چاپ موجود در چایخانه های آزاد تهران نیز جوابگوی همان تیزابهای اندک است و برای نمونه، ما برای اینکه بتوانیم آهنگر را روز چهارشنبه به شما برسانیم، از شنبه چهارشنبه ریز چاپ هستیم و چایخانه شنبه روز کار میکند و روزنامه برسد. حالا اگر فکر کنیم که کوچکترین اتفاقی فنی، چه نقشی عمیقی در لنگ کردن کار دارد مسیوحه میشود که در آوردن آهنگر به صورت فعلی هم خودش برای ما در حکم تیق القمراست.  
اما مسئله آخر ما، که مهم است، بقیه مسائل است، مانند بست که به تحریک مستقیم دستگاه رادیو تلویزیون، بعضی از اعضای کمیته ها و افراد منصوبی که تحمل آزادی را نمی توانند درک بر مطبوعات حاکم شده و محصول تحریکات است، ارباب و طمع مسئولان و کارکنان چایخانه ها است. بر اثر تکلیف و باز هم در جستجوی چایخانه ای امن تر و آسیب ناپذیرتر باشیم... علاوه بر این، میخواستیم که شرح جزئیات این سانسور شبلی را به زمانی دیگر بیاوریم.  
ما شرمندیم که به علت های بالا - بخصوص علت آخر - نتوانستیم آهنگر را بطور منظم منتشر کنیم. امیدواریم انقلاب خلق تهران ما متوقف نشود و تا بدما جاب پیش رود که دیگر عوام فریبان احمرار طلب نتوانند از صفات ما سادگی مردم ما سوء استفاده کنند و بوسیله آنها چوب لای چرخ آزادی آزادی مطبوعات بگذارند.  
به امید روزی که مطبوعات ما واقف "آزاد باشد و روزنامه نگاران ناچار نباشند در صندوق پستی میسر شوند!

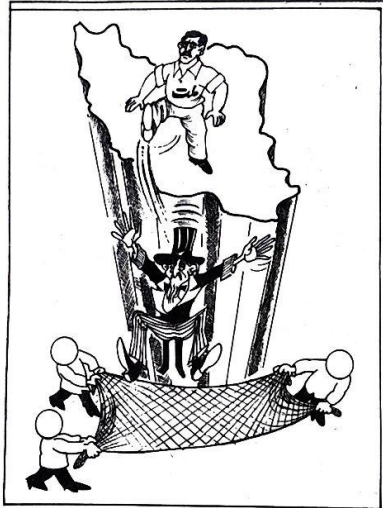
### استدلال ملانصرالدین

گفت: خدا سبزه پدر و مادرشو  
حالش باه خیریری که خورد.  
گفت: کیوسگی؟  
گفت: نفورسین اقتصادی انقلابونو  
میکم.  
گفت: خدای من بد میگفت فکر میکردم عب  
طاغوت بدیگه میکنه دروغ بگه و حالا  
حقیقتش برام روشن شده.  
گفت: چه چیزی؟  
گفت: دانشمند اقتصادی بندهم ما باید  
کرده بارو اوضاع خبطه.



### خدایانم زدت آقای کریستف کلمب

دکتر گوهر بومنی



### فی نصیحة الابیاء البشر!

ن - سانسنی

تن رها کن تا نخواهی پیرهن  
از چه داری غصه نام و ناهاز؟  
نه به صبر و نه به ایران نه به چین  
بهر یک ویلا با تو در بنیاد  
فنا لائن فاعلسن مغولیا  
خلق کردند به خر بولی قبول  
کرده ای انسان میلیونها دلار  
چیت حاصل زین همگونی و نهر؟  
هر خورنده، غاصت زوی برود  
فرض کن میلیونی، عقبت کجاست؟  
کور بابای همه سرما به دار  
رو بقاعت کن بیک نان جوین  
کی تفاوت داره با آب دوع خیاب؟  
چه فسنجان باشه چه آت کلم؟  
مال دنیا چیت غیر از دردم؟  
بهر بکنان اینهمه بیگاریت؟  
مرد رندی چیت قدری ما دهان  
مرد رندی مایه کذب و ریاست  
کنه هستی باش، چیت دنیاد؟  
باشه از شریاست سرکنار  
چون سیات آسرو را میرود  
شهره در اینجا و آنجا میشود  
کم سزین فریاد، حوصوف کما  
کم بکفر پول و بان و کار بان  
دوست دارد تا کاربان را کردگار  
ضد دین، ضد وطن، ضد بشر  
هر کی هر چی خوات برداره بره

از چه خواهی پیرهن از بهرین؟  
از چه هستی در نگا سپهر کار؟  
کس نموده گرسنه روی زمین  
جان من، دنیا ندارد اعتبار  
مال دنیا مال آن خسر پولیا  
فرض کن داری تو یک خورار پول  
فرض کن از راه ظلم و احتکار  
فرض کن گشتی در آمریکا سفیر  
هیچکس بیش از تکم چیزی نخورد  
چون سرانجام جهان مرگ وفاتت  
از چه داری نهره و فرساد کار  
فرض کن بیگار ماندی بعد از این  
مرغ و ماهی، کبک و تپهو، خاویار  
سیر باید کرد با چیزی تکم  
ارزش انسان برادری است ای پسر  
علم آموز ای برادر کار جانت  
سازگی، سپرا به مرد خدات  
دم سزین هرگز ز کار و اقتصاد  
آدمیست الحدی اف سا خرد  
آدمیست الحدی اف ای ملک و دیار  
از سیاست، سرد افتد از وقار  
از سیاست، سرد رسوا میشود  
گر نتخارند تنت بهر قسه  
فقر، فقرت ای پسر هشیار باش  
شکر کن بر هر چه داری در کنار  
گر نمخواهی شوی آشوبگر  
خط بکش دور سیاست بکسره

**تعیین موضع**

برسید خبرنگاری از رهگذری  
دانستن موضع تو در عهده ماست  
رو راست بگوی و قصه را کوتاه کن  
چپ موضع بهتری است یا راست رواست؟  
چون رهگذر از این سؤال نیکو بشنید  
بمگر چه نکو کنید مو را از ماست  
گفتا که، نه چپ نه راست، چون این بنده  
نشناختم هنوز دست چپ رواست.  
"بچه نازی آباد"

کرده ای نه فستی از شه جزیره هندوستان.  
ظاهرا کشف کردن یک سرزمین جدید آتم جانی به وسعت آمریکا باید مایه فخر و مساهات باشد. کشت و ولنی نه در مورد جنابعالی، آتمه دور و کلکی که زبر پوشش لطف زردچوبه و نمیر هندی و نارنگل اعلا هزار جور آت و آفتال دیگر، جور آت های، اصل طلب را بگویم و خلاصت تکم آقای کریستف کلمب.  
جنابعالی یک امیرالیم به تمام خنی هستی و انکار هم نمیتوانی کنی. مکتور با کن، یک قاره به آن بزگی که دور تا دورش را آب گرفته، در پشت کوه خاکی دروازه استرس ای دهیای سطره کلام آخر اینکه گناه تمام این کارها گردن شاست آقای کریستف کلمب. اگر شما تاجر لطف زردچوبه نبود، اگر دریا بودی نمی کردی اگر نمیخواستی کروی بودن زمین را ثابت کنی، اگر بکنی دنیا را کشف نمیکردی و اگر میخواستی گرفتار طوفان میشدی و جان به جان افرین تسلیم میکردی، شاید روزگار ما بهتر از این بود و منم بعلت بلد نبودن تاریخ برگ جنابعالی، از این تاریخ نهره تحدیدی نمی گرفت. خدا ما برزدت آقای کریستف کلمب.

### قضیه تلوزیون

باعث شش  
بهررسی زراه  
قدیم قدیم  
بودن سینما  
رفته به کلاسار  
تلوزیون موند  
تلوزیون روشن  
خیلی تلوزیون  
باز کار بگا  
خیلی تلوزیون؟  
دنیای وحوش  
پرچوش و خروش  
بهشت حرف و حرف  
انگار که همه  
دو سه تا آهنگ  
عکس چند تفنگ  
فیلم عجب جنگ  
شکار تهننگ  
می گفای غوغایی  
فیلم یاقوتی  
مال چارباهاش  
توی باها ماس!

ای عالیجناب  
وقتی می کنی  
با سرهنه ها  
برنامه داره  
منظورت چه آ  
فیلم حیوانا  
خلاصه اینکه  
فکری تو بکن  
این جبهه دیگه  
جوله سارو  
برو کلاس  
فیلم مستند  
برنامه ها رو  
خیلی استادی  
کردی تو بکنی  
خیلی گلگسی  
آقای دکتر!  
اگر بکنی

تاریخ است. دیروز ما به کله دور هم نشسته اند و صحبت تا غروب می کنند و والسلام و با پسر هست و نه با و برونی نه اداره مستلکات، تکماتی هندوستان نه نیروی بحریه سلطنتی نه لرد دریا داری و نه مشکلات فرعی و پول داری. ساختمان امپایر استیت ندارد. واشنگتن دی سی ندارد. کاسفید ندارند. لائوکاس دارند، وال استریت ندارند. کمپانی های نفتی ندارند. رئیس جمهور و مجلس سنا و آقای کی سینجر و سناتور انتخاب نامتربین راه برای رسیدن به مقصد است. این راه ماه که تاجر نیستیم میدانیم حالا چه شده که ناگهان به کله آت زد که لقمه را از پشت سر به دهانت گذار و پیرایرتن به هندوستان دنیا را دور بزنی، مسئله ای است که سرزیرا مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. این مسئله کوچکی نیست آقای کریستف کلمب.  
تاجری که برای رسیدن به هندوستان بخواد کوه را زمین دور بزنی، تاجری که بجای خرید و فروش لطف زردچوبه در علم نجوم دخالت کنه و بخواد کله کروی بودن زمین را - بنامه روایتی که در تاریخ گفته ای - با نشات برساند و تاجری که بر پیشانی هایت های تجاریت به چنین اعمال مشکوکی دست بزندی، تاجر مادی نیست آقای کریستف کلمب.  
این موضوع را، حالا دیگر همه مردم دنیا میداند که شما برای انجام این نقشه، توطئه گرانه از ملکه اسپانیا پول گرفته ای البته هنوز جزئیات نقشه شما برای ما معلوم نشده و حرف پول گرفتن از ملکه اسپانیا هم با توجه به طرز تفکر ماکیا ولی شما نمیتواند دستاویزی برای محکوم کردن باشد و حتی اگر موفق میشدی از براهه ای که انتخاب کرده بودی به هندوستان برسی باز هم ما هیچ حرفی برای گفتن نداریم ولی شما بعد ما به اشتباه قاره آمریکا را کشف کردید و حیوان هندوستان برآمد غالب روی.  
خودت را به نصیحه نزن آقای کریستف کلمب.  
خوردید برای همسته زیر ابر نمی ماند و اگر آمریکا و سوین مجت را باز نمیکرد، یک فرد دیگر پیدا میشد و این راز سر بمهر را می نمود و به جانبان اعلام میکرد که اینجا کبکسر زمین جدید است که جنابعالی کشف کرده ای نه فستی از شه جزیره هندوستان.  
ظاهرا کشف کردن یک سرزمین جدید آتم جانی به وسعت آمریکا باید مایه فخر و مساهات باشد. کشت و ولنی نه در مورد جنابعالی، آتمه دور و کلکی که زبر پوشش لطف زردچوبه و نمیر هندی و نارنگل اعلا هزار جور آت و آفتال دیگر، جور آت های، اصل طلب را بگویم و خلاصت تکم آقای کریستف کلمب.  
جنابعالی یک امیرالیم به تمام خنی هستی و انکار هم نمیتوانی کنی. مکتور با کن، یک قاره به آن بزگی که دور تا دورش را آب گرفته، در پشت کوه خاکی دروازه استرس ای دهیای سطره کلام آخر اینکه گناه تمام این کارها گردن شاست آقای کریستف کلمب. اگر شما تاجر لطف زردچوبه نبود، اگر دریا بودی نمی کردی اگر نمیخواستی کروی بودن زمین را ثابت کنی، اگر بکنی دنیا را کشف نمیکردی و اگر میخواستی گرفتار طوفان میشدی و جان به جان افرین تسلیم میکردی، شاید روزگار ما بهتر از این بود و منم بعلت بلد نبودن تاریخ برگ جنابعالی، از این تاریخ نهره تحدیدی نمی گرفت. خدا ما برزدت آقای کریستف کلمب.



و امروز



دیروز



تا ریشه در آب است امید تری هست.

### نمایشنامه مستند

## اسکندر خان نویسنده آهنگر

به دنبال توفیق و استقبالی که از نمایش "عاشق آقا کارگر" ایران ناسیونال " به عمل آمد، نویسنده ما هم نمایشنامه‌ای تهیه کرد به نام "اسکندر خان، نویسنده آهنگر" و قصد داشت آن را در کوچه و خیابان به معرض تماشا بگذارد، اما آنچه که بر سر نمایشنامه "عاشق آقا آمد" اسباب پاترسه اسکندر خان شد و نمایش را فقط پشت درهای بسته، در زیرزمین خانه‌شان برای چند تا از اقوام و دوستان و همکاران از نزدیکان نشان داد، حتی همسرش خود را هم راه نداد. اما یکی از پسرخاله‌های مشارکتی که دل خوشی از او ندارد، با مراجعه به دفتر آهنگر، فتوکپی قسمتی از طرح اصلی نمایشنامه را در اختیار گذاشت که ما نیز بدون اجازه نویسنده اصلی به درج آن میادرت می‌رویم.

#### برده اول - اسکندر در دبستان

مدیر دبستان کنار دیوار ایستاده و از پشت عینک پستی با چشمای ریز و خوفناک خود یک روزنامه دیواری را نگاه می‌کند و زیر لب مقاله‌ها را میخواند.

"بوج تغییر و استصنا" (مدیر باخودش می‌گوید. پسر بی‌سواد "با این دیکته افتتاح، چه... خوردنهای زیادی هم می‌کنه) مدرسه را "فرا گرفته، خبرنگار ما کسب اطلاع کرده است که آقا معلم "کلاس پنجم" با وعده پدیدگی از بچه پولدارها که "قول داده برای او معافیت نظام وظیفه بگیرد، بچه او را "شاکرد اول کرده و حق شاکر در اول اصلی را زیر پا گذاشته است. از مدیر دبستان تقاضا داریم، باین موضوع رسیدگی کرده و روزنامه ما را در جریان بگذارید."

مدیر روزنامه را از دیوار می‌کند. پاره می‌کند. زنگ را می‌زند و با عصانیت شدید فریاد می‌کشد.

"آهای اسکندر بیا ببینم. کی بتو اجازه داد روزنامه بنویسی به در و دیوار چسبونی؟ غلطهای زیادی، روزنامه‌ها توفیق. کف دستتو بگیر بالا. ممد آقا، بیست تا جواب بزین کف دستت، بعدش بیرونه شو بزین زیر بغلت و ببروش کن."

#### برده دوم - اسکندر در دبیرستان

اسکندر گوته دفتر مدیر دبیرستان، سرش را انداخته پایین و مثل بید می‌لرزد. مدیر یک نسخه روزنامه کوچک چاپی در دستش است، بعضی جاهای آن را می‌خواند. سر تکان می‌دهد. و می‌گوید:

"غلطهای زیادی... خوردنهای بیجا. "درحالی که ۱۰ درصد مردم مملکت نان شب ندارند بخورند، درحالی که ۱۰ درصد سواد ندارند و نمی‌فهمند در مملکت چه می‌گذرد، یک اقلیت محدود، هم حکومت می‌کنند، هم ثروت جمع می‌کنند، هم عیاشی می‌کنند و هم بر مردم دست می‌گذارند که با شما را از دست اجانب نجات مادم و برای خاطر مملکت خواب به چشمان نمی‌آید... "پسره مطلق، در عصری که شاهنشاه جوانبخت عظیم‌الشان با قیام ملی ۲۸ مرداد کشور را از سقوط به دامن کمونیسم و هرج و مرج نجات داده و چهار اسبه به سوی ترقی و رفاه می‌تازاند، تو در محیط پاک و بی‌آلایشی مدرسه بلشویک‌هازی را انداختی آهای ممد آقا پیرونده این پسره رو بزین زیر بغلت ببروش کن."

#### برده سوم اسکندر خان در اجتماع - پیش از انقلاب

اسکندر خان فراج داغی گوشه‌اتاق مدیرکل مطبوعات وزارت اطلاعات با گردن کج ایستاده و مدیرکل مقاله‌ها را می‌خواند. سر تکان می‌دهد و می‌گوید: "شما روزنامه‌چی، خیال کردین ما افراد وطنپرست و شادوست سربان کلاه مبره و نمی‌فهمین این گوشه‌کنایه‌ها و جنگل‌بازها و "گل سرخ" باز چا چه منی داره؟ شما دارین با این خیانت‌ها و جنایت‌ها مملکتو به باد می‌دین. اما کور خوندین. شاهنشاه آریامهر بیدارتر از همیشه دروازه تمدن بزرگرو به ما نشون دادن، منتها خائنینی مت شاه‌ها می‌خوانین سد راه پیشرفت مملکت بشین. از حالا به شما دستور داده میشه که تا اطلاع ثانوی حق چیز نوشتن ندارین. مرخص."

#### برده چهارم - اسکندر خان در اجتماع بعد از انقلاب

اسکندر خان فراج داغی در زیرزمین خانه خود به اتفاق بقیه آهنگرها نشسته، در تلویزیون پسرک ارز چشم نیم ساعتی است که آبنندگان آهنگر و پیمان‌آموز و تهران‌مور را به شلاق نازنا بسته، پشت سرش را دوشوروش می‌کند به بخش نشیمنی منافق و "شد انقلاب" و نوکران صهیونیسم و امپریالیسم و استعمار" و در همین احوال اسکندر خان بیت اول قصیده" مرعوف خود را می‌سازد.

"فخر عالم قطب‌زاده مظهر عز و وقار  
آنکه دارد انقلاب از مام نیکبختی اعتبار..."

در این موقع یک عده گردن کلفت جماعت بدست، در حالیکه یک پلاکارد روزنامه‌نگاران مسلمان "را وارو در دست گرفته‌اند، به زیرزمین هجوم می‌آورند و اسکندر خان را دستگیر می‌کنند. بلافاصله برده می‌افتد و پسر خاله اسکندر خان از وقایع پشت برده بی خبر می‌ماند.

ح.ی. (سهراب)  
هشدار!

هرکی به‌هرایمان و به‌هر شیوه غیرحق  
باید که من به‌همت با یار و دوستان  
نسخه‌حق زیناطل با علم و دانش است  
مخاطب خرد بکوشد تا با هنر شود

### حل آن مسئله کهنه

از پیوند

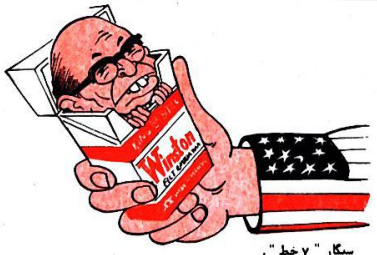
کارفرمای طلب به پدر گفت با کارگران که از این پس همه فرزندند بعد از این، رابطه ما پدر و فرزند نیست دیگر از سمت سرمایه و کار با که از استعمار حرف اصلاً "نزنید" و از کارگر و صاحب کار باست دشمنی ماها بود. لاله‌الحمده که با واژه "فرزند و پدر" حل شد این مشکل سرمایه و سود شکر لاله که دگر مطرح نیست بین ما مسئله حق و حقوق و ده چه آسان حل کرد و از راهی مشکل لاینحل انسانها را که بجا بوده پسر دوروی، از دوره بوق، راستی فرزند است، یا آئینه جنگ و جدل و محرکه‌ها، حیف نبود؟ آئینه کین و عناد آئینه جنگ و تمنا؟ مانع کین نبود؟ آنچه آن مکتب و آن فلسفه میگفت نبود حال دیدید که چه ناله‌هایی داریم و چه مردان جلورفته‌اند بشکر، راهگشای داریم

وافتا " معجزه بود حل سرمایه و کار محض استعمار. نوبت کارگران بود، تقی لب به سخن بازگشود. "پدر، آبخانه ویلانی در بند تو، مال حسن است، زعفرانی هم از مال من است، چند واحد بخیمان "فرح" خانه خالی داریم، همه‌شان را امروز به برادرها بسپاریم، پولپها را پدر از بانک اروپا بستان، در زمین جردن، خانه کارگری میسازیم، پدر، امروز دگر فرستادن کافی نیست، صبح فردا، همه در حل شدن مسئله "حامل‌کار" بر منبای جدید "پدر و فرزند" میبازدیم، برویم زود پدر، تا که ترتیب منازل بدهم هر چه تسریع شود باز "پدرجان" دیر است، وقت از کف ندهم.

کارفرمای عیوس تری ما شیشی هست دور ما شین راست، رفت از جاده راست، و به چپ کارگران پیچیدند شمشکین غریزند "باید آهنکی کرد، وارثش ما هستیم."

### همت مردم شیراز: میم

من دو سه ساله شدم آموزگار کشیده پس رنج از این روزگار موادم خودت می‌دونی چنده وقتی بگم می‌زنی زسر خنده دست لباس دارم بکراوات یک قلف کشنده و بیک دیوات نه خونه‌ای نه مونه‌ای نه پولی نه آبی نه نونی نه دونه‌ی عیال و اولاد؟ ازین حرفا نزن، کمال یز میده بغلش مثل من؟ تو مدرسه وضع از این سهره کلاس من مثل لونه کفتره راستی بگم صد تا شاکرد دارم من صبح تا غروب دارم جنگتن بتن سندی و میز کلاس که هیچی لباس ما را کرده فنجی فنجی از ادب و درس و حساب و کتاب نسبت بولا خسری جز عذاب کار و تقلا و تسلط و جهاد هست بولا سب احتیاد لیک در این مدرسه و این کلاس نیت بجز رنج و عذاب و هراس ای رفقا فکری بحالم کنید فکری به این حال نزارم کنید دست بدست همه با احتیاد دهم و ملایم در این ره شاد برای طفلان عزیز وطن مدرسه ساریم، نه کور کفن نظم نگوین گشته ادب‌دارا مدرسه و سیمت در برابر جله بریزیم سبزیل تمام تا به نتیجه برسد این قیام برووش تو بجوانان دهم تا همه زمین دلت و خوار دهم مدرسه‌های با روتی نسو بساز رسم کین کی تودت کبارسار همت مسردم اگر آید بکار نیک شود طلعت آموزگار



سیگار "۷ خط".

### شعار هفته

— با امید روزی که هر ایرانی یک چماق داشته باشد.

### روزه گـ

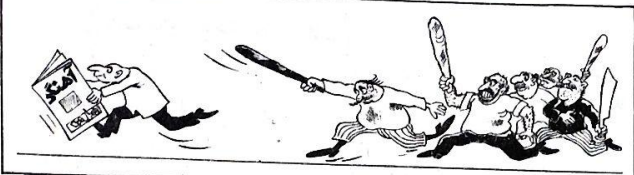
شاعران ما!  
همان گرگ خونخوار بست سخیف چون شد آنکه از مرگ القاصیان به مرگش زدل مویه آغاز کرد سخن گفت ز آزادی و عدل و داد بگوئید از من شما با "بکین" گرفتنی فلسطین همه سر بسز بگری تو هم ملک و هم جانان جوانان همه غرق در خون کنی تو خود میکنی روز و شب بی‌ایمان ز تو عیب نبود چنین کارها مثالی است در بین ایرانیان بگفت دیگ با دیگ رویت سیا با آنچه دارد عوضی ای رفیق (بخیشد خواندم بکین را رفیق مرا تنگ باشد بدوران بسی

فرج بعد از شدت

از: یوفان

یکی از بدبختیهای من این است که در پرداخت بدهی های من و سواست دارم و آنقدر که از دادن قرض کیف منکم از وصول طلب لذت نمی برم. بهمین دلیل است که حتی در زمان اعتصاب و گرمای انقلاب هم با هر دوز و کلکی بود اقساط بانک رهنی را پرداخت می کردم. وقتی انقلاب اسلامی به گوری چشم دشمنان ملت پیروز شد با این خیال که اسلام دشمن را بخواری است و بروی سباط غارتگری بانکهای نژاد خوار را که بگفتندترین صورتی خون یک مشت آدم صعب را می کشد بر می چنبد، از پرداخت اقساط خودداری کردم اما اینکه دو سقت عقب افتادم، مدتی گذشت و چون از فضای بیانات مسئولین امر استنباط کردم دیوار سرمایه داران را بخوار خیلی بلندتر از آن است که فکر می کردم. در صورتی که من تا آنجا که می توانم در این بیندازم و نظم را بدهم و معیارت میگردم که آیا این به نفع من است یا نه. این موجب نژاد خواران کمک کنم، این فکر در روز ۱۲ فروردین به سرم زد. روز صورت که بود سه هزار تومان از بانک دو سقت عقب افتاده دست تو پاکردم و چون بگفتم که بیایری خدا صبح ۱۴ فروردین یعنی یکروز قبل از سر رسید مهلت مقرر بروم و دودستی تقدیم نمایم و خیال خودم را راحت کنم.

درست بماند است تمام بعد از ظهر آتوز را روی خانه ماندم و آنقدر به یاد بود که داشت اجمع به عرض طول طومارهای واطلع از طرف "ملت من" صحبت میکردم که می توانم پول پست را از زبان بریده ام بیرون بیاورم که آنرا به دست مملکت بکار کنم. روزی نوبت حرم دوید و گفت " برو بلند شو برو بیرون و ضمن هواخوری یک شیشه گلاب هم بخور. می خواهی تکلفاتم بر تو فرمادیم بهترین است. هرگز فکر نکنی منم بود. بنابراین فوراً طومارهای واطلع از طرف "ملت من" حقیقتش را بخواهید چون حال و حوصله قدم زدن در خیابانهای رها شده بی نظم را ندانم از بقال سر کوچی یک شیشه گلاب هشت تومانی را به ده تومان خریدم و برگشتم و در طومارهای واطلع از طرف "ملت من" دیدم که طومارها هم همان برنامه داشت، شام خورد و نخورد و نوبت رختخواب رفتن و از بخت بد تا صبح طبق قرار قبلی بیدار شدم و بعد از معادادن سر و صورت مشغول بوشیدن لباس شدم که دیدم ای داد و بیداد، کف دستم تمام سوراخ سوراخ شده است. از گشتم و آخر سر در کمال ناراحتی موضوع را برزتم گفتم. رزم که برای یکشاهی جانم در می آمد و از آن منترسیدم که ما مطلع شدن از ماجرا خانه را روی سرم خراب کند، چنان باخون سردی گفتم. " ناراحت نباش اینها بیگانه است. که خشمک زد و بگمان آید که گفتم را او برداشته ذوقزده گفت: " ای آنالا، بیستی تو است؟ " رزم نگاهم کرد و گفت: " ولی هر نه به حضرت عباس، ولی هر جا هست درست مثل این است که پیروی من است. " با تعجب گفتم یعنی چه؟ " خیلی جدی جواب داد. دیگر آن دوره گذشت و مردم



ح- بچه دروغگانه

**من زمیندارم**  
من زمینهای زمینهای دارم هر جا هست زمین من هفتم طبق صدها سند و پرونده هر کجائی که زمینش دیوار است، نه ارباب و نه قناس و نه سگوش، سندش قاطبی اموال من است. من زمیندارم نه فقط داخل محدوده شهر بلکه در خارج از این محدوده بغسل چاهه و بی سنگ و کلبه مالک ملک فراوان شندام حالیه قیمت این مایملک خان را، هسی بخور، و هی بفروش زمیندارم پول بسیار چسنگ آوردم طبقی خسرو و مخسار کردم توی هر کشور خوش آب و هوا هر کجا باغی و ویلائی سود حالیه قیمت این مایملک زمیندارم تکیه به ارقام درشت حریفه اصلی من ولگردی است غیر ول گشتم و تن بیرون کار من خواب و خور و سیروس سفر عمر بگذشت و نگردم حرکت ناگهان چرخ زمین پنجر شد کر که ملی بود، من چه کنم؟

قضیه تاریخی کارگر و کارفرما

صحنه اول - بیستی از انقلاب، کارفرما در تلفن گوید: الوساواک؟ آیا با وقت مانده است کشیده کارگر، از کار خود دست بیا غوغا بیا بگفته در اینجا مرا کر کرده بانگ برگ برآه ( زبانم لال اگر شد نقل قولی مرا زین خاشان برده است هوای) برار عمال بگشتم و بی دین سخن از انقلاب است و فلسطین سخن از خوشبختیهای نایجاست سخن ز سنیکا و شورای کذائیت نفاضا میکم فورا به خط شد صف این عده را از هم بپاشید نشان یابد دهنه این خاشان را که اینجا نیست جای دشمن شاه) صحنه دوم - پس از انقلاب، همان کارفرما به کارگران گوید: خدا را شکر ما پیروز گشتم برای طرف شاه از جان گذشتم چه خوشترم بر من و هر وقت گشتم بنامید خدا طاووت برگشت اگر اسلام - دین ما - نباشد زهم شیرازه ای کشور باشد دگر کشور برای کارگرهاست برادر کارگر با کارفرماست دگر وقت خرابی نیست حالا زمان کار و نوسازی است جز این رفتار ضدانقلابیست زمان کار و اعمال حسابیست پناه و پیشمان باشد خداوند دهد ما را برای کار بیوند

صحنه سوم - کارگر به کارگر دیگر گوید: برای انقلاب از جان گذشتم خدا را شکر ما پیروز گشتم ولی صدحیف علی درین مایملک حسین هم صدحیف بودم که دارا نیست محمد گشته شد با تیر دشمن تقی له شد به زیر تانک چیقتن کرامت روز و شب بردانه جنگید ولی اوسون کاندرا خاک گلند ولی حالا پس از آن جنگ خرابیست پس ارتشکار و مرگوش و تنهوشن چه حرفی وضع ما کرده است پایش؟ همان کاروهان برداست و تنهوشن نه دفع تر شده است از کارفرما نه کن گفتش که این خان والوا نه صاحبخانه تخفیفی بیهام داد نه کن از ما و وضع ما کند یاد نباید خون سالار مردان شود یا مال ناپاکان و زندان جو شدیکا علاج دردمان است نباید منتظر شد دست بردست برای حق خود بایست جنگید. بایست راه ناهموار گوید

صحنه چهارم - همان کارفرما در همان تلفن گوید: الو! آنجا کمیته ای امام است؟ - بله - چه کارگری پیروز غلام است سلام عرض می کند از عرض و از طول منم از کارفرمایان مسئول شما که بار ما مستمعینید بیا باید و به چشم خود ببینید گروهی بی وطن و بکارگشت، خرانگار حسابی کرده اند احوال ما زار رسیده است و مرد و بان و آب است ساواکسی های ضد انقلابی به بار آورده اند اینجا خرابی نفاضا می کنم فورا به خط شد صف این عده را از هم بپاشید که ما مستمعین را جز شماها نباید باوری در دار دنیا



ح- احق، اونو نه...

عضو حزب باد

حقیق عضو شریف حزب باد است ز هر ره باد آید من موم من خنایت هان کم همچین و همچون من از سهر خوشایند بزرگان همه پیسر و جوان بیچاره سازم خنایتها گنم بر ملنگ ایران چه جمهوری رسد، بهر خلاق نوم سوی کمیته من بتعجیل کسم کاری که خطم را بخوانند جو مستحک شود وضعم، بزودی خلاصه زندگی تا من کسم من شمار من همیشه حزب باد است نتیجه اخلاقی بیابادی بشو کن حرف من گوش



### تابلوهای کوچک بدون قاب

حمله به برج عاج طاغوت

آندقر نفسی القلب و متفرعن بود که مصلحن اجتماعی جرات نکردند حتی از پارسهای بی در پی و همار بودن سگهای نوگر و گلشنابش انتقاد میکردند و بیگانهای ابدار سفاکی اش را بدون پورسبب زمینی میل مغرورند مشاورش مراتب همدردی او را بلافاصله به سراسر جهان مخابره و دنیا را بخاطر اینهمه مهربانی و گذشت، تنگت رده میکردند.

با آنکه بلیاردها دلار ثروت داشت، مدالک هرگز نتوانست شفق خاوبار و نوشیدن شامیان خودداری را براحتی ببیند و از محضر بی ارکله های فتنگ آتسوئی خانه اتا بهره مند خودشان بدانند.

سزگترین غم او اینست که با آنهمه بزرگی و مال و مقام، آن چنان که بایسته است، ریخت و پاش ندارد... مورد انتقاد قرار نگیرد.

وقتی دید مردم دارند در میان نعله های آتش میوزند، او نیز نوک پنبی کتی را با آتش سیکارش سوزاند و قاطی مروحین حادثه شد.

او را طوری تربیت کرده بودند که فکر میکرد اگر طوری دیگری تربیت شده بود، "حتما" بی تربیت بود.

برای آنکه به معنای دقیق فخر بی برد، گاهی بدیدن فیلمهای هندی میرفت.

هر وقت میخواست با هواپیمایش از فرساز خیابانهای فخر نشین شهر عبور کند، دستور میداد که آن خیابان ها را با آب و صابون بشویند و روی پشت باهما را نیز با گل و گیاه مفروش کنند.

مالی میوزاند، روز و روز که حتی شخصی غمرازی را نیز خودش انتخاب کرده است، دستور داد فرود را از زیر خاک بیرون بیاورند تا تک ایشان را روانگای کند.

زمین لرزه آنچنان شدید بود که حتی برج عاج او فرو ریخت.

آندقر قلدر بود که حتی جرات نکردند از او خواهش کنند که آنها را در میزبند، بکفر از میان جمعیت آراستار کتک بزند.

آندقر از شنیدن خبر مرگ هزاران آسیب رساند، تا آنجا که وقتی دید مورچه ای دارد از روی پیشانی یکی از مخالفین حرکت میکند، گلوله اش را طوری سمت پیشانی مخالف، شلیک کرد که آسیمی به آن مورچه نرسد.

آندقر پسر توقع بود که حتی از برنده های که خشک کرده بود، انتظار بپردازد.

ارنطاع برج عاج آندقر زیاد بود که حتی یک قطره از انگ فرشتگان هم بر آن نمی چکید.

آندقر متفقو متشول بود که دیگر احتیاجی به فکر کردن نداشت.

### ریم صابری



... نمایشنامه تونو جای دیگه تمرین کنین، اینجا مقام سربست تمرین ریاست جمهوری میکنن.

### شکوائیه

الا آهنگر ای مرد دلایز رفیق تودها، خصم مستمکر پس از دوران ادبیار و تبااهی کتسون که آمدی با دادخواهی سلامی بی تعارفی کم و گاست همه لطف و ملاحه تا دلت خواست سلامی مثل پولهای دلاری که با خود برده آن قوم فراری سلامی قد طول لوسولی نغست و یا آنها که اشراف خورد و دررفت سلامی چون صفا جام و ساقی که دارم حسرتش در عمر باقی نثار بارگشت زانینست با امید کلام دل نشینست با امید که با انگیزه ی حسق بگوسی این اجلبهای معلق تو که پیساکردی پاسداری نبودی مثل بعضیها فسراری

مشو دلخور اگر با بددلایی شده طاغوتی انگون انقلابی تو خود دانی که این رسم زمانه است وگرنه خلق واهدافش پهبانه است زند اندر بهشت دیگران دم ولسی جایش بود آخر جنیم تو که هرگز نبودی با فرنگیان چه دانی حیلهای این زرتگان درست است اینکه پاک و فلجهاقی ولسی پوسته شمول مسافقی بشر باید زرتک و فرزند باشد نه چون مخلص به لای جز باشد تو حرفایت همه حرف حساست زگر زوسی فقط کارت خرابوستی اگر در خلقی پاریس سودی ز زندان گوی سبقت می ربودی صباهی چند اگر غرست بدیدی به اسباب فیهلت میرسدی به غیب با دها میگرددی امروز چو "سارو" ادعا میگرددی امروز که من مردی زرتک و خوش لباس هم "اوتنگاره" ها را می شناسم

تور و حشبان درهفت گذشت زرتو زرتکی و روانی ملت شریف ایران توسط دستگاههای رادبو و تلویزیون به شدت ادامه داشت. طومارزاده در یک تماس تلفنی با آهنگر مسئولیت این ترورها را به عهده گرفت و با فریادهای دوانته و طاغوتی افزود: "به جان برادرانم هیچوجه جا نمی رزم و آندقر به این کار ادامه خواهم داد تا جونیون دراد."

منوع الخروجهها به طوری که از مراکز رسمی اطلاع می دهند افراد ذیل تا اطلاع ثانوی به عنوان ممنوع الخروج آرکتورا اعلام شدند. آقایان بیکاری، کرانی، احتشاق، سانسور، ارتجاع، تریاک، انحصارطلبی و ترور.

وزارت سخنرانی و راهمایی لبلبل خنک در مباحثه با خبرنگار آهنگر گفت: به مناسبت مبارزه با کمونیسم و گروههای وحشتناک سیاسی دیگر که ایدئولوژی اسلام را درک نمی کنند، بزودی وزارت عدولیه به نام وزارت سخنرانی و راهمایی تاسیس خواهد شد که هم اکنون سرگرم تهیه "طرح پیشنهادی آن هستیم. خبرنگار که توضیح بیشتری خواست گفتند بیش از این چیزی نمی دانم.

سبل و توفان در روزهای اخیر سبل و توفان مهمی بیشتر نقاط کشور را فرا گرفت و مردم مسلمان به میدانهای شهر هجوم برده نماز خوف یا وحشت بجای آوردند. بلافاصله پس از آدای نماز شمار دادند: "مرگ بر توفان و سبل" "کمونیسم نابود باید کرد"

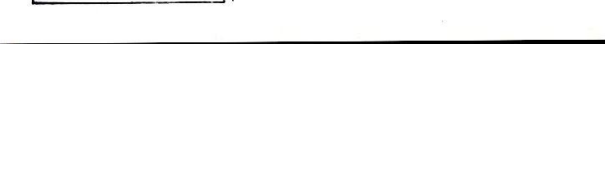
زبان عربی یک خبر تأیید شده حاکی است که در سال تحصیلی آینده به جای هزوع زبان، فقط زبان عربی در کلاس مدارس کشور تدریس خواهد شد. تضره - در بعضی از دبیرستانها، زبان فارسی به عنوان زبان خارجی می تواند تدریس شود.

خبری از نخست وزیر بنامبند زبان کارا مور قضاوت برای بدست آوردن حقوق حقه زنان به ملاقات آقای بارگان نخست وزیر رفت و سوال کرد: "با توجه به اینکه از نظر اسلام فرقی بین زن و مرد وجود ندارد چرا حق قضاوت را به مردان داده اید؟ ولی برای زنان چنین حقی قائل نیستید؟" نخست وزیر در پاسخ گفتند: "شخصی نزد ملائرا لیدر آمد و گفت نمیدانم چرا منقوب آفتاب واقع شده ام که به صبرا می تابد ولی هیچوقت به خانه من نمی تابد. ملا گفت پس هر چه رود تر خانه ات را به صبرا منتقل کن."

شامه ساعت ۲۲ دیش تاکیان شام شد که عده کثیری از تهرانی ها همراه باستانشان به بیمارستانها مراجعه کرده بودند. خبرنگار دوره گرد ما که جوای ماچرا شد اطلاع یافت که این عده پس از تماشا تلویزیون دچار مسومیت شدید فکری شده اند که پس از بستری شدن به تجویز پزشکان تا اطلاع بعدی ممنوع الملاقات اعلام شدند.

کار پیدا کردی؟ - آری، ولی نیمه وفته.

(ملاحیم)



ترکی (آذری) مظفر

بیر لیکه دی کوچ اونداه پرواز سار ساجا دات  
بیر لیکه جاتا هر خفه هر ملت بلالوم  
بیر لیکه آندهر دمنی هر طاشه ممدوم  
بیر لیکدی فوسان طلم ، شتم بلکنی ویران  
بیر لیکدی بوتون تولکه لرین در بندردن  
سیرلیک بومور و فتورکه آندهر دمنی بابود  
بیر لیک دلیش محسره لی فوه دی پیاخود  
بیر لیکدی اولان اللرا ایچون منبع قدرت  
فانودی بوزولماز بوسوای طالب محرت  
لاریدور اولاجله ناقصن اتوی سیر ساد  
آزاد اولانکری ، طلمی ، عمر زنده دلشاد

قه هر همان شار چه س ؟ کردی کرمانشان

دانش "خندان" چشوبینی شاعیر کردی ؟  
برادی به سه شاور ویرمان بردی ؟  
قه هرمان شار چه س بیای هساری ؟  
دانشی وه خود شه رمان گری  
مه ربادت جبه دهی درارود شوین  
شاورنو شارمان له کتت جی بردتوین  
وه بیمان و متیان له ناوکرمانشان  
له ده ست دهر دهر جو شوینشی په لهوان  
هه ر که له لای خرووی رو که گنده دوما  
شوینشی با سمنی جناب شاقا "  
به مانه که بی له ده شت ولد شار  
خونمان بکن دیبارله دیبار  
قه هرمان شاری ، قه هرمان شاری  
شاور شهی که لیویمان یکسه نه زاهری  
سه رگیزه گرم ناوله یادمان چوو  
به له وان کیه قه هرمان هاگور ؟

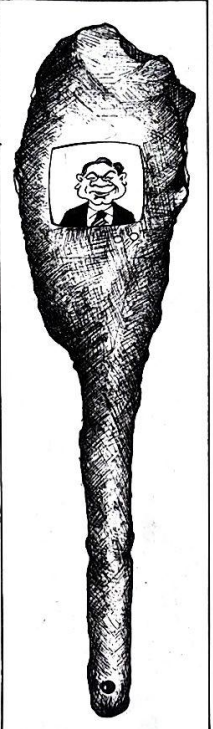
زنده بمانه ملت صومعه سرا - گلرغ  
اکنون در نی بم برده ، هیسیم دهقان آزاد  
دین دارم و ایمان وزمنه کنم آباد  
بیکاره نی بم می چغلان جنگلی دلشاد  
زنده بمانه ملت و نفرین به جلا د

تل - فل

تکبر خدا ، شکر رسول  
اما او جورگه گشون اسال  
بول هدن قرض الحسنه  
بنتونتم ای تازه باک  
امسال د ، بشون فراوانی  
دبو ، دیسوی فیچین بهین  
قصاب تبه د ، گرزنه  
اینکمال ، پیشکال در کار تبه  
دوا و دکتور بشون هجی  
نان د بشون نوشته خمیر  
تی جائی لگ اسال تونه  
کارخانه چی اصلاح بوبوی  
زانبار ، پاندار بشون کنار  
هر کس تی حقه ، خوردره  
همه خیره تیره گشوی  
تی تیره شمع جور - آبشون  
بیزین و روغن هم کنای  
مثنی رستم خپله .  
قهوه خانه کسب هپله .



ماها چلونه ؟  
آخه شنیدم دارن واسه ما آماش میکنن . . .



نامه سر باز باشی به آهنگر

سلام آهنگر ای مرد دلور  
بحال زار محسرومان توینگر  
بدیدم نامه و پینانستان  
دفاع از حق محرومانان را  
شندیم حامی مستغفاسی  
فدائشی ره بیجا رگاسی  
بخوان پس نامه سر باز سر  
تو بشون نامه ناراضیم را  
یکی سر باز بوم در خاراسان  
چو محرومان گندسام و هیران  
گهسی فرمانده و گه اطلاعات  
مرا چون بردهگان کردی مجازات  
ز تریس سرگروهسان و ریشتن  
شودی در گروهان یک نفس کن  
همن از شاه و القابش بگفتند  
ز فرمان مطاعش تب نختند.  
هر آن فرماندهی مغز نشی تر  
نشانندش به پست و شغل برتر  
هر آن کن را بدی عقل و درایت  
و یا آگه به اسرار و حکایت  
وگر در راه ملت جان بدادی  
و یا در راه حق بودی منادی  
بدی نامحرم اخبار و اسرار  
ندادندی به ایشان رتبه کار  
چه گویم الفرض در باب و بنگر  
چونت واسه بگه ، اوسا آهنگر  
شندیم سوده از آن دست طاغوت  
که آزادی کنم تویر ، کتم سوت .  
شدم راحت ز دست اطلاعات  
و یا سامور و ضد اطلاعات  
کشیدم یک نفس از روی نشادی  
سخن راندم ز عهد نامرادی  
هر آن چیزی که فردا بود گفتیم  
لب شه دوشن با نیرزه مضم  
نمودم آگه آن ناخبردان را  
حمایت کردم آن زحمتگان را  
که پیدا شد دو ناسور مصلح  
که " یا ریشو ، پکی گلشه صلم !  
که " یا هتیم ماسور کمیتا "  
شندیم وضع سرکار خپلی خپله "  
" بخترانی نباید کرد اینجا "  
" اگر حرف دگر داری بفرما "  
" والا می بریمت در کمیته "  
شوی مهمان شقای و کشیده  
درست مانند ضد اطلاعات  
شدم از کار و از رفتارشان مات  
بخود گفتم که صدافوس ، افوس  
شندیم از چاله اندر چاه محبوس  
عاسل قزوینی

کردی سندنج

هر کس راس ایزی ضد انقلابه

هر کس راس ایزی ضد انقلابه  
اگر به پرسی ناو و نیشانم  
قدیم مناله که بان به خچالم  
چن سال له مه و بر نامینده بوم  
آمان صد آمان به قصه ی ناکس  
هروک جار جان هانسی نهمه مان  
طرقدار هزار دزمن زورداری  
بازم رسوا که هر چه بد کاره  
زوردار او زوردار که هزار کوزه  
هی خالو ریوکار ریت هرچن دوره  
گرچه باز هم روز بعضی نا با به  
ولی اذانتین له تو او دورا  
نامه کت فلخان قلمت خنجر  
هر برقرار بیت نامه ی آسگر

انزلی - شهیدی / انوری

بهار آزادی بامو

اوهوی ، اوهوی . من کاس گل ، تو گوش بدن گب دارمه  
من کاس گل . تهران جان ، مژه فراوان دارمه  
خرج گران ، برج گران ، میوه گران ، برج گران  
به زیر بار زندگی ، فلنگ فلنگ ، فلنگه  
بو گفته بوم ، بهار با به ، بهار آزادی با به  
بشست به آ مملکت ، کتی هه کتی جبهه  
شکر بوکون که سلطنت ، چه مملکت ورتکه  
گم آگه جمهوری به ، من کی اونه سر فادمه  
مژه فادن من کاس گل . اما موفق بوبونیم  
دریای آزادی میان ، من د - گر جان شوره  
خلاهه مشتیه ره بگم ، می مشتیه رشتی ره بگم  
دیکتوری پسا بوشو ، می چوم امرا ، دینمه  
اما اگر آمان بدد ، " حسیقلی خانی " تبه  
هر که دینی گه . من منم ، منم که پشتر دانمه .  
غصه نخور ، جان برار ، درست . آبه ، مملکت  
آه توکون ، ناله توکون ، فردا به رخشان دینمه

کرمانشانی بی قهرمان شهری

نیور جاوانم فدای گیانت گبان  
بالات چو خیار طاووسایی  
ناو خامیگه آری مسد اری  
آخرت خیر بود ای برای برام  
چمانی آخر خیار طاووسان



آهنگر بوخلکی کرد عزیزه

نساوی آهنگر عزیزه بو تواری خلکی کرد  
بسواوه که شه طالبی خواری و آراد به  
کنشمان دا بو به دس هاوردنی آزادیمان  
منتها او جوره که ایسه طماسان بوینمه  
" ع . سندنج "





بدنمال دعوت به بازگشت سرمایه داران فراری



— گرم نما و فرود آ. که خانه خانه تست

# هفته رفتن

بقلم برزجه

سه شنبه — قیاس به نفس وزیر خارجی

آقای وزیر خارجی در مصاحبه ای با "راديو تلویزیون برادرش" گفت که "قطنامه" سنای آمریکا (در مخالفت با اعدام های انقلابی ایران) لزوماً به نفع سیاست دولت آمریکا نسبت به دولت ایران نیست. ما که خوشبختانه به تازگی انقلاب کرده ایم و از حکومت شاهنشاهی رستخیزی نیمه راحت شده ایم، خوب یادمان هست که وقتی مثلا مجلس ایران دولت سوسی را بابت حمله دانشجویان ایرانی به کنسولگری شاهنشاهی در زین محکوم میکرد "لزوماً" حتی آن این نبود که دولت ایران با دولت سوسی مخالف است، سهل است، "اعلا" به این حتی نبود که ملت ایران با ملت سوسی مخالفتی ندارد "چرا که مجلس و دولت و ملت ایران، هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند و هیچکدام نماینده واقعی دیگری نبود، بنابراین اگر در آن موقع یک رجل ایرانی می گفت که "مخالفت سنای آمریکا با ایران، لزوماً" به معنی مخالفت دولت آمریکا با ایران نیست" ناچار بودیم بابت اینکه طرف، قیاس به نفس کرده است، استدلال را بپذیریم و قبول کنیم که نه سنای آمریکا منتخب مردم آمریکا است و نه دولت آمریکا منتخب سنا است.

اما حالا سخت درین بست گیر افتاده ایم و نمایانیم این استدلال وزیر خارجی تا چه حد قیاس به نفس است. و بنگه دنیا چه جور ملکی است که در سایش حتی یک نفر موافق دولت و ملت پیدا نمیشود "و لرغم نظر دولت آمریکا" به اتفاق آراء به ایران اعتراض می کند.

چهارشنبه — پلی بوی و ظهور طومار زاده

یکی از دوستان، زحمت کشیده و با پیدا کردن و آوردن کاریکاتور زبیره آهنگر، زبیره به کرمان آورده است. این دوست، وقتی کاریکاتورش را آورد، روی میز شورای نویسندگان پهنش کرد و گفت: "خیال می کنید این کاریکاتور چه کسی است؟"



همه یکمدا پوزخندی زدیم و گفتیم "پیش قاضی و ملق بازی؟ معلوم است دیگر، خواسته ای جنگ طومار زاده با صاحبان قلم را مجسم کنی بوزخند ما را پس داد و گفت "کور خوانده اید، این کاریکاتور را من کشیده ام، بلکه فرنگی است، قهرمانش هم طومار زاده نیست، بلکه یک چهره نامشخص است، مال حالا و جنگ طومار زاده با اهل قلم هم نیست بلکه مال ده سال پیش است و محل پایش هم جمله کسی "پلی بوی" است. ولی این را برایتان آوردم که بدانید این آقای طومار زاده آدم عادی نیست، بلکه چندین سال پیش از ظهورش، حتی به کاریکاتور بست "پلی بوی" الهام شده است که ایشان روزی ظهور میکند و دنیا را از وجود قلم-زنان پاک خواهند کرد. مواظب باشید فوتتان نکند، چون یک با پیغمبر به حساب می آید."

پنجشنبه — برنامه موفق تلویزیون

خبرنگار خصوصی ما از رادیو تلویزیون طوماری گزارش میدهد که با توجه به موفقیت عظیم برنامه تهرانی شنگجگر، و اینکه مردم بعد از مدت ها نشنیدن و با علاقه به نتایج تلویزیون پرداختند، باعث شده است که طومار زاده یک فکراساسی بکند و بجای اینکه آدمی که در ادیسو و تلویزیون هستند و هنوز بعد از سه چهار ماه سلطه او را بپذیرفته اند و نیم ساعت برنامه جالب برای مردم تهیه نکرده اند، گفته شنگجگر گران سابق ساواک را به استخدام تلویزیون در آورد و با پرداخت حقوق و مزایای سنگین، از آنان بخواهد که با سلطه خودشان، روزی پنج شش ساعت بشنند و برنامه هجنان انگیز برای مردم اجرا کنند.

ضمناً گفته میشود که طومار زاده از دادگاه انقلاب خواسته که تهرانی را (اگر تا حالا نکشته اند) قتل نکند، بلکه بخواهد رادیو تلویزیون طوماری را از سقوط بدست طرفداران آزادی نجات دهد و ضمناً به لشکریان طومار زاده، چند چشمه از کارهایش را برای روز مبادا (یعنی همین فردا پس فردا) نشان بدهد.

جمعه — قانون مولفین و مستضعفین

چه نوشته اید که در میان قوانین دوره طاغوت، قانونی پیدا شد که در آن به صراحت و با بردن نام "مستضعفین" از آنها دفاع شده است. بقیه در صفحه ۱۱

## گمشده — پیدا شده

ساعت ۲۳ — اینجا صدا و سیما طومار زاده، در این ساعت به آگهی های گمشده ها و پیدا شده ها توجه فرماید.

● نوزاد سه ماهه ای به نام بهار، شهرت آزادی، در منطقه ای بین اتحاد شوروی، دریای خزر، افغانستان، پاکستان، دریای عمان، خلیج فارس، جمهوری عراق و جمهوری ترکمنه مفقود شده است. از پانندگان تقاضا میشود موضوع را به آقای مهندس مهدی بازرگان اطلاع دهند بلکه ایشان بالاخره باورشان بشود.

● یک بچه بندیل بزرگ محتوی مقدار زیادی پول بوده در باب آزادی بیان و اجتماعات و رعایت حقوق و آزادیهای اساسی که در فاصله بین فرار طاغوت تا انجام فراندوم مصرف میشده، اخیراً به علل فنی مفقود شده است. آری اینده تقاضا میشود بقیه را بعنوان مزدگانی برای خود نگهداشته و قول و قرارها را که هیچگونه ارزش مادی و معنوی برای ملت ندارد به شورای انقلاب تحویل نماید.

پیدا شده ها

● یک جفت گزبانیه معتبر ایالات متحده آمریکا و جمهوری عربی سوریه به اضافه تعداد زیادی گرین کارت در حوالی خیابان تخت و خیابان سیه پیدا شده. از صاحبان آنها درخواست میشود برای تحویل مراجعه فرموده و پاندهمه آنها را بنگلی سر به نیست کنند.

● تعداد زیادی کراوات، کت، شلوار، کفش، عکسهای طاغوت اعظم، کارت عضویت ساواک و سیا، فرمانهای

## آیا گفتن آزاد است؟ "ق" ع

شاه سابق سالهای پیش، قبل از کودتا داد دستوری برای چاپ مطبوعات ما گفت هر کس انتقاد از من کند یا از من مطمئن باشد که فوری کردنش را میزنم هر که گوید ناسزا در باره ی فرزندمان ناسزا گفتن همان و سرنگون کشتن همان لیک گر شکل وزیران را کشد مثل گسارز یا بتازد بر وکیلان، من ندارم اعتراض از فساد و رشوه و دزدی و اوضاع خسراب می توانم دم زدن بی وحشت و بی اضطراب و فقط در فکر خود بود و زن و فرزند خویش خواست کند هر که درآید بغیر از کند خویش بود این معمول تا یک روز بعد از کودتا ناگهان توفیق شد یکسره نشریها بیست و شش سال است در یک گوشه پنهان گشته ایم در پناه انقلاب اینک نمایان گشته ایم با قلم هامان همه با هم به میدان آمدیم بهر حفظ حرمت خون شهیدان آمدیم تا حقایق را کنیم افشا و گوئیم انتقاد لیکنان دستورها بار دگر آمد به پیاد بلکه بدتر، چونکه هر مطلب نویسیم این زمان نیستیم آسوده از تهدید و از زخم زسان هر چه می گوئیم ما با طنز و شوخی ای عزیز می زند نیش قلم گاهی به یک گوشه گریز من نمیدانم چه خاکی واقفا بر سر کنیم؟ گفتن آزاد است؟ آیا می شود باور کنیم؟

تعداد لغت نامتوایی از قبیل مستضعف، مستکبر، مرف، استعمار، افشار، امت، مشکال، و نظایر آن پیدا شده و روی دست آمده است. فرهنگستان از عموم افراد ملت تقاضا می کند خواهان یک نگری برای این مشکل بکنند.

این اعلانات را ما برای پخش از صدا و سیما طوماری ایران فرستادیم ولی با وجود حقیقتی که در آنها وجود داشت، نمایانیم چرا پخش نکردند. انشالله شما میدانید.

## ضد انقلاب

از: م. شبتیم

هر کس که دلش دیدی از ایمن وضع کبابه — ضد انقلابه برسد که کار رو چه حساب و چه کتابه؟ ضد انقلابه! هر کس که طومار زاده گفت و چشم تاروست — حتماً ناچار است! یا اینکه از این ساواکپسای ناب نابه — ضد انقلابه! هر کس که میگه موعود "گند" چی چی بوده؟ — کار کار کی بوده؟ خود نیز خرابکار و حالش خجلی خرابه — ضد انقلابه! هر کس که تم کارگرو میخورده حتماً — مانند خود من فرصت طلب محض و سئوالش بی جوابه — ضد انقلابه! کی گفته که باز مسرود تهدیده بی ملت؟ — آزادی ملت همین کسف صابونی که شکلا" جو کبابه — ضد انقلابه!



— چی از کمیده؟

اثر تلونید سالوف  
ترجمه حبیب - ف



شاهزاده‌ای که خر شد

۶

تا بحال هرگز برز چکمه‌های غنی بادام را روی دنده‌های استخوان لک‌دام و خیال هم ندارم استخوان کنم. آقای سحر، بهتر است که ما دو حسن جا برای همیشه از هم جدا شویم!

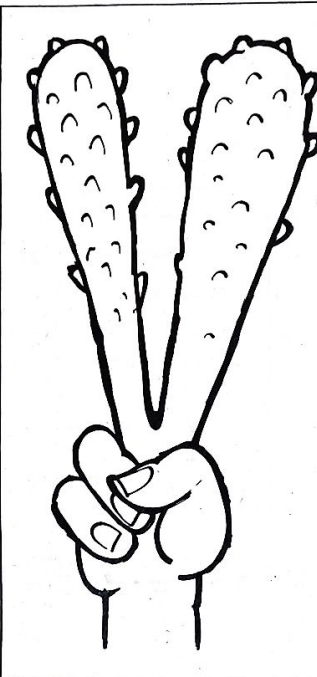
فصل ۶

آنها روی سنگ نشسته و فرد یک چشم شروع به شرح داستان زندگی حبیب و عریکیز خوشی کرد. ... حقیق و حسی غلبه‌ناپذیر دزدی از همان نخستین ماه‌های زندگی در من درخیزد و وقتی مادرم در محسوسه سقایی سینه‌اشی تمام خانه را زورور می‌کند...



سرنوشت و سلاطنت ما، و همیشه بعد از کنکهای سخت بهال می‌آیدم، کارهای خود را از سر می‌گرفتم. روزی که من هفت ساله شدم خانواده ما بقدری فقیر شد...

ملائمرالدین حرف او را قطع کرد و گفت: سیر کن بیستم! پس دزد بغداد که فرستاد در جهان بچهد و اینهمه کارهای آسنازی به او نسبت بدهند، چی؟



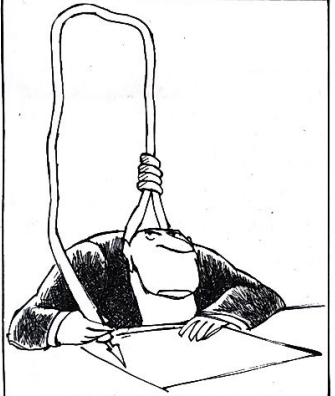
من بود. آخر سر به خزانه شخصی خلیفه هم با نامم راه یافتن به آن خزانه، برایش؛ چندان دشوار نبود. سه رنگی خوب‌تر که در یک تنهایی سینه‌است با سنگ‌گر در در گذرگاه از آن خزانه محافظت می‌کردند...

می‌گفتند بعدها دزد بغداد با دختر خلیفه ازدواج کرد. دروغ محضی است! تمام این افسانه‌های مربوط به روابط من با شاهزاده خانمهای مختلف حرف مفت و مژداورده است...

ملائمرالدین وسط حرف او گفت: سیر میکنم تا تو نظرت را نسبت به شاهزاده خانم چین با خودتانی عوض کنی، و نسبت به آنها نظر بهتری پیدا کنی. کوه‌های ارمنستان در آن زمان تفرات داشت...

ملائمرالدین می‌پرسید که است که در آورده‌گردها و دزدی‌هایت با من چه پیشند می‌خورد؟ کی؟

به من و کارهای مرا به او نسبت بدهند. اول در خلعت بن ما هیچ لباسی وجود ندارد و نینارند وجود داشته باشد. من برخلاف ملائمرالدین تمام مردم را به کارهای بد و اشتباه تشنه تر و محبت در جهان گرداندم! و همچنین در فکر کجایی وجود سموی خود که بدوی بی آن، بدون کوه‌ها معلوم است، گذار از این لایه لایه درون به عالم پالی می‌جوشد سگت نیست بردارم. من با این اصرار شمع خود را می‌کندم به آن شاهزاده که تمام این مراتب می‌روید و سیاحت در افاق و انفس را از سر می‌گیرم.



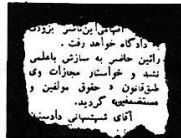
من در سرفه به ملائمرالدین می‌فرمودم. با گمانش باقی باید اعتراف کنم که این یکبار بر خود من با ملایزای به عمل شنیدی آلوده باشی. روزی از روزهای بهاری در بازار سرفه برسه می‌روم و شنیدم که دو نفر مستعجب آهسته آهسته به من می‌روند...

ای جرمزاده، ای ولعزازی! پس این بودی! بظنا قسم که قبل از تو هیچکس و هرگز از این شوخی‌ها با من نگردد بود! چیزی نمانده بود که هر دوی ما را دواخانه کنی!



می‌خواستم بیستم کتاب تازه چی اومده...؟

# هفته رفته



اگر خیال میکند اینطور نیست، به بریده زیر که عیناً از مطلب مربوط به دعوی حقوقی آقای اسماعیل راینین مولف کتاب مشهور فراماسونری در ایران، با یکی از ناشران، از اطلاعات ۳۱ اردیبهشت نقل شده توجه فرمائید:

خدا را شکر که بالاخره از مولفین در کنار مستضعفین یادی شد و حقوقی معادل آنها پیدا کردند!

شنبه - مبارک‌زاده خوب و بد

سیمار استادانان تمام تند و برخلاف برداشت قبلی ما، که منتقد بر سیمارهای دوره طاعت بود، کلی حرف‌های حسابی زدند و آنقدر صحبت‌هایشان اصولی بود که صدا و سیما طواری، سیمار به آن مفصلی را ندیده گرفت و مثل بسیاری از رویدادهای مهم، اما بدون از علاقه‌های خاص انحصار طلبان طواری، از گزارش گذشت و وقت تلویزیون را با غم‌های دنیای حیوانات پر کرد.

صدا و سیما طواری، در مورد بزرگداشت مهاجرت استاد شهید شریعتی هم ما همین شیوه کوبیده روبرو شد و دیدیم که آتش‌نشدن نور بود که سر و صدا می‌کند، برگزار کننده آن مراسم هم در آمد. حالا اگر ما ندیده گرفت و مثل بسیاری از رویدادهای مهم، اما بدون از علاقه‌های خاص انحصار طلبان طواری، از گزارش گذشت و وقت تلویزیون را با غم‌های دنیای حیوانات پر کرد.

یکشنبه - موضع اوستا عبدالله آهنگر

اوستا عبدالله آهنگر از آهنگرهای قدیمی دروازه شمیران، آمده بود و در کنار صندوق پستی آهنگر متحن شده بود. تصادفاً برای برداشتن نامه ما رفته بودیم که اوستا عبدالله همچنان را گرفت و گفت:

«ما که از این روش نوشته‌ام یک یا نور افکن شده است. بنابراین چطور ممکن است ما را به تو مربوط کنند؟»

گفتم: «پدر جان، همچنان را ول کن، ما که در نمی‌رویم، موضوع را هم که از این روش نوشته‌ام یک یا نور افکن شده است. بنابراین چطور ممکن است ما را به تو مربوط کنند؟»

عصایان گفت: «چطور ممکن است؟ همینطوری که ممکن است. آخر من بدبخت چه گاهی کرده‌ام که باید روزی سه دفعه (صبح و ظهر و شب) بروم کیمه و موضع را شخصی کنم؟ من بچاره چه گاهی کرده‌ام که به کسب‌های محل گفتم اند. اگر به آهنگر جماعت جنس فریودستی ترتیب دهنان را می‌دهیم؟ از من مادر برده چه خطای سر زده است که هر روز سبک خودم و زنی بچام اعلامیه چاپ میکنند ما را عضو سیا و موباد و سروکیمه معرفی میکنند؟ من فلک زده چه بدی کرده‌ام که به در و دیوار نوشته اند از دردهای دوره طاعت بوده‌ام و فقط یک جا یک قلم بچام امینها نهفت است و کسی آن را به آدم می‌زند که مسلماً بوفتی از مسلمانان نبرده نمیدانند افترا و تهمت چه گناه عظیمی است. اما چرا اینها را به ما می‌گویند؟»

گفت: «برای اینکه تا شما روزنامه آهنگر را در نیارده بودید کسی کاری به من نداشت و داشتم زندگیم را می‌کردم. حالا چون روزنامه به روزنامه شما می‌رسد و می‌دانند که صدها هزار نفر خواننده و طرفدار دارید، دارند من بچاره را اذیت میکنند.»

گفتم: «باید هم بکنند. اگر نکنند، آنوقت از کجا معلوم که ما به دوران دیوان بلخ برونگشته ایم و بلخ گناه میکند، گردن مسگری را در نوشتن نمی‌زند؟»

گفت: «حالا نمیشود موضعمان را یک‌خنده روشنتر کنید و ضمناً تأکید کنید که اوستا عبدالله آهنگر با ما ارتباط ندارد؟»

گفتم: «موضعمان از این روشنتر نمی‌شود، چون ممکن است چشم مخالفان را بزند، اما محض دلخوشی تو، باز هم تأکید میکنم که نه با تو، بلکه با هیچ آهنگر دیگری نسبت و رابطه و ارتباط نداریم، منتها ضد آنلاهیون بدانند که در برابر حمله به هیچ آهنگری ساکت نمی‌نشینیم.»

دوشنبه - سونیه روزنامه نگار انقلابی

در دوره اعتصاب هیات تحریریه، کیهان که به مناسبت اخراج بی دلیل ۴ روزنامه نگار مبارز از این روزنامه صورت گرفت، دو سه نفر از نویسندگان سابق رستاخیز، که مقالات بلند بالایشان در وصف جامعه رستاخیزی فتوحی شده است و دست بدست می‌کردند، سرپرستی کار تحریری روزنامه را به عهده گرفته اند و چیزی که این روزها به نام «کیهان» منتشر میشود، در می‌آورند.

با توجه به اینکه در کیهان مبارزین را بیرون کرده اند و کار را به رستاخیزی ها سپرده اند، حیار روزنامه نگار عصر انقلاب ضمیمه تر شده است و حالا دیگر کسی نتواند بگوید که مثلا کسی حق دارد و سایل ارتباط جمعی بعد از انقلاب را به عهده ببرد که بیست سی سال در خارج سر برده باشد، بلکه نتواند بگوید «کسی حق اداره مطبوعات انقلابی را دارد که قبل از گذر گامی در روزنامه رستاخیز از جامعه تحت سلطه حزب فرار گیر تعریف و تمجید کرده اند» زیرا بانوجه به موفقیت مطبوعه‌ها در اعمال سلطه و توسعه حزب، شورسین های وارداتی نیز در فکر تصرف مطبوعات و ایجاد حزب فرار گیر نازماند.

آخرین خبر!

خواهیم زد چه این کار بخلاف اصل بدست ایرانی با جماعت ایرانی می‌باشد. ایشان برای اثبات تخصص خویش اشاره نمودند به اولین رساله «سجده» از خارج، منابع آگاه از فولکی از متخمنین محرب شد چینی وطنی نقل کردند که ما سنجده‌های وطنی برای اعتراض به تصمیم دولت دست به تحمیل و اعتصاب غذای خشک

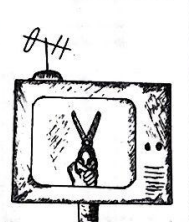
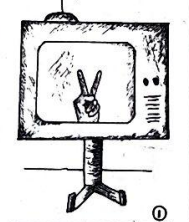
## پیشنهاد به وزارت کار

جناب آقای داریوش فروهر وزیر محترم کار و امور اجتماعی

از آنجا که مشکل بیکاری در حال حاضر یکی از بزرگترین مشکلات اجتماعی است و بیم آن می‌رود که اوضاع و احوال انقلاب را در مرحله گذار به کانال فاشیست‌گرای قرار دهد. امضا کنندگان زیر به سابقه حسن انقلاب دوستی جنلی، به آن جناب پیشنهاد می‌کنیم:

کارگران و کارکنان مشاغلی از قبیل آرایشگاه مردانه و زنانه، مشروب سازی، گاز سنج‌خانه، سگ‌خانه‌های شادمانی و ارکسترهای موسیقی، دوزندگی‌ها، تعمیرکاران رادیو و تلویزیون، روزنامه‌نویسان و روزنامه‌فروشان، هنرپیشگان تئاتر و سینما، نقاشان و مجسمه‌سازان و اشغال آنها را که مشاغلشان طاعتی اعلام شده و از سکه افتاده و خودشان هم به صف بیکاران پیوسته و روی دست دولت مانده‌اند، ضمناً لاله در اردوهای مخصوص جمع آوری فرموده و با تشکیل کلاسهای کوتاه مدت و فشرده، آنها را با مشاغل قانونی باب روز مثل علم‌نویسی، چکمه‌دوزی، خلاق‌سازی، قبا و عبا بافی، نسج‌سازی، بی‌ظلیان‌ترشی، عمامه‌پچی، روسده و بقیه دوزی، حسابی، تال‌بافی، درختچه دوزی، تعمیر سلحه و غیره آشنا فرموده به بلاستی وارد بازار کار فرمایند من الله التوفیق و علیه التکلان

۵-۲



آگهی خرید دو عدد فرج " برای کوبندگان مذکور و موت برنامه کودک تلویزیون، خریدیم، امیدواریم منظور شما توبواگان و وطن را از این اقدام خیرخواهانه مشابه نفرمائید. "رفنگر"

پهن‌ترین دستبر برای صدور همه نوع متخمن ضد رژیم به اقصی نقاط دنیا - آموزشگاه دانشجو می‌پردازد.

آهنگر هفته‌نامه سیاسی - طنز نشانی: تهران - صندوق پستی ۲۷۲۵ احوال‌آه شنبه منتشر میشود!



۶ - خطابه جوانان

مرد جوان جوانین قفا بادسد بوسه زد بر دو چشم فوج بزرگ دیگران را گرفت اندر سر بال پر زخنده و دل شاد دید که بهم فشرده چوکوه گفت: ای سرزادهای فریسه من من ز بیداری شما امروز تا دمانم که چله فهمیدید باید شناختید دشمنان ما باید اکنون بدون وحشت و بیم تا دگر از نفاق ما دشمن بهترین حربه در ره پیکار هست بیروز نگسری در زرم گریگ خواهد نفاق انداز نیست فرقی میان برومیش باید آگاه بود و روشندان بین ما اگر که اختلاف افتد ما سوسیم ارچدان یکدیگر کسوت زدگی بشن بویسید سک ما گریز گره کمتر شد فوج ما زنده باد فوج بزرگ گریگ گریگ فوج را شی بسرد فوجهای فویتر و بهتر چونک سک نیست درگه ناید باید آماده بود و دفع نمود ترس باید ز سر بدورا فکند دیگر اینجا درگ یعنی مرگ زین سپس خوشتر همناسند کس چو بهفریت است و شن پرور سک نماند اگر ضعیف و دله چون کس کار دیده پیدا نیست بهر حفظ گله، به یک صف پیش مسند تر فشرده محکمتر دشمنان ما نفاق باشد و بس غیر از این راه نیست امتحان

|         |   |
|---------|---|
| اقتصادی | چون خریدن تومار از زاین در مقابل پول نفت به صلاح مستضعفین نیست و بی‌خودی ارز مسکلت مثل زبان طاعت به هدر می‌رود، بنده یک پیشنهاد دارم و آن اینست که در کویر این همه زمین را زیر کشت تومار بزنند و از این راه احتیاجات مقامات سلطنتی را برطرف کنند اگر مازادی داشتیم به خارج ما صادر کنیم، در این صورت ارز سلطنت که از این نوع می‌شود هیچ درآمد آری بیشتری هم خواهیم داشت. ک: ق: تومار دوست |
| بگویم   | مقام دولتی - شما چند وقتی بی‌کار هستید؟ فارغ‌التحصیل - دو ساله. مقام - چرا درآمد دو سال حال‌دنیال کار می‌گردید؟ فارغ - برای اینکه در رژیم طاعتی بعلت داشتن سوابق سیاسی محروم بودم. مقام - پس گرم از خود درخته. یوسف ترکه  |

## کار فرمایان جهانخواه، متحد شوید

اتحادیه بانکداران ایرانی که طی بنایه شده‌اند، حتی به سخنان چند روز پیش رئیس بانک مرکزی ایران حمله کرد. در قسمت از این بنایه آمده است: «رئیس بانک مرکزی ایران با چنین یکتوطئه جدید حساب شده خواستار بازگشت سرمایه‌داران فراری ایرانی شده و با دادن تضمین استیجابی از آنها خواسته سرمایه‌هایشان را با ایران بازگرداند. ما این امیده که بازار پولی ما را آفته کند.» اتحادیه بانکداران آمریکا در این بنایه‌سپس اشاره به توطئه‌های قبلی همین شخص کرده و کمک چهل میلیاردی دولت ایران را به سرمایه‌داران داخلی نیتونه آورده است. بنایه با تأکید بر اینکه این نیتونه کار با بنایه‌های شناخته شده چیرگی ایرانی است اینطور بنایه می‌شود: «با هوشیاری انقلابی که در سرمایه‌داران فراری ایرانی سرچ داریم مطمئن هستیم که منت این دشمنان خلق مستضعف سرمایه‌دار چه‌گراکان کتف را نیز نقض براب و باسفته‌تر باد توده‌های سرمایه‌دار ایرانی به و آل استریت. در ارتباط با ریال ایران با دلار درخشا باد دست رئیس بانک مرکزی ایران.



# آهنگر

زیر نظر شورای نویسندگان

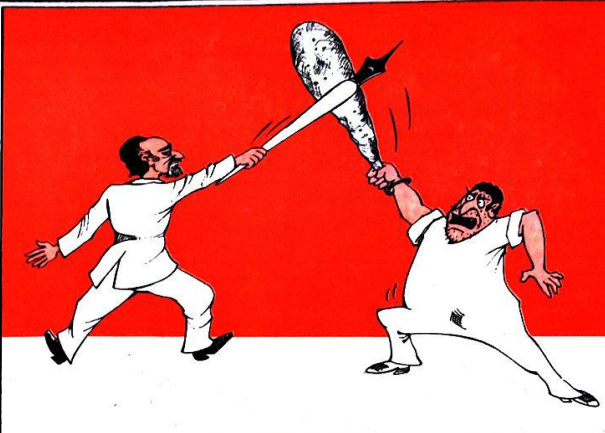
از: افراشته

## سوزش

حیف از آن زحمت و آن پول و مال  
که خرج تحصیل تو شد چند سال  
حقوق دانی شده ای با کمال  
حیف برایت که پسر تاجری  
غمه یک شمت عمه میخوری  
ای جوینگر بسره خیره سر  
ما به دل شعله برای پدر  
خیر دینی تو باقی بر سر  
داستان پخته شده میخوری  
به خدایها طعنه زدی جوینگر  
حمایت از کارگران میکنی؟  
رعایت از رنجبران میکنی؟  
تکلیف از معذوران میکنی؟  
پسر حیا کن بخواهی حیا؟  
در توی بازار شدم رو سیا  
حاجی جان، تاجر کردن گفت  
که میزود پشت سرم حرف بفت  
روی من کرد و به نجار گفتم؟  
حاجی جان! حاجی با کور هست  
چون پسرش با اعلا تاجر هست



« کبهان مردمی »  
بقلم جناب آقای رادیو تلویزیون



## دردسرهاي « صدا و سيما »

رساب  
پيكي با من پریشانه درد دل کرد:  
من از بیکساری و بیماری و غم  
برای آنکه روزم خاد گردد  
ده و نیم رادیو را باز کردم  
ز صبر و راحم و اخلاق و تربیت  
بگفتم ساعتی دیگر دوباره  
از آن پس بارها آنرا گشودم  
بهنسان خبر در ساعت دو  
( هم اکنون این خبر آمد که فغان  
خبرهای "خودی" پیروز گشتند  
از آن پس ساعت سه گشودم  
پس آنرا ساعت شش باز بستم  
بگفتم تل و زیور را بگیرم  
بندیدم فیلم پر آزار و غمبار  
پس از آن جاگسروهای درنده  
شکنجهها بیاد آورد کارا  
دو ساعت بود عکسی بدقواره  
عیره بعد از آن آغاز شد بساز  
از آمریکا نباید حرف بدزد  
مفسر ناگهان آمد به میدان  
پس از آن فسخ تجاری دیگر  
از آن زجری که "سیما" برهن کرد  
تمام زندگانی اشک و آه است

بگفتم آه من هم در عذابم  
رسد روزی که این ملت کند دق

جلسه ختم  
بناسبت در گذشت جوان ناگام و نورسیده مرحوم "هنر"  
مجلس ختمی در تمام سیمناها و مراکز مهم رادیو تلویزیون تهران  
و شهرستانها برگزار میگردد. از دوستاران آن مرحوم خواهشمند  
است برای تسلی خاطر بازماندگان آن مرحوم، خود آموخته به مراکز  
مربوط مراجعه فرمایند. تاریخ ختم بوسیله آقای طومارزاده و رفقا  
قبلاً اعلام گردیده است.

جمعی از بازماندگان هنر

## فرض محال، فرض ممکن

بقلم: نویسنده محترم ما  
صورت مسئله: صدای از کارمندان رادیو تلویزیون که اخراج شده اند،  
جدداً "به سر کارتان بر میگردد".  
فرض اول: تب تند زود به مرق می نشیند.  
فرض دوم: هر کسی که امضای من چیست بکند، خودش مجبور میشود  
که زبانش را زحمت بدهد و امضا را بنحو آبرومندانه ای بچو کند.  
فرض فیزیکی: هر چیزی که بالا برود، لاجرم روزی پاشن می آید.  
حل المسائل: پس بنا بر این، از این مسئله چنین نتیجه میگیرم که  
تف سر بالا، روی صورت آدم می افتد.

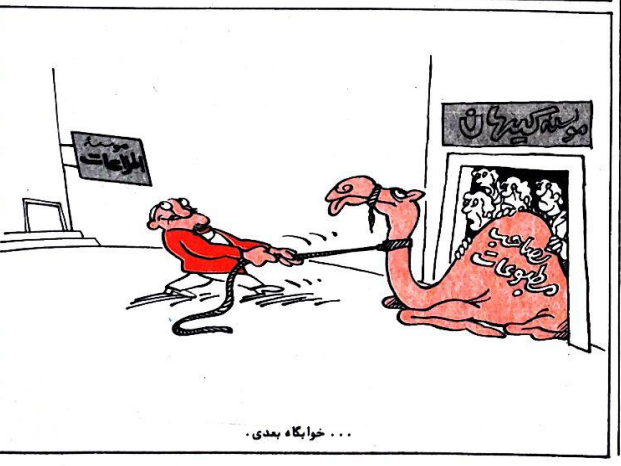
صورت مسئله: استانداران ساحلی که در کنفرانس استانداران شرکت  
کرده بود، بعد از مراجعت به محل خدمت بواجبه با مخالفت عمده ای از اهالی  
شده است.  
فرض اول: استاندار کارگرفته کسی است که از دو تا دولت حکم داشته  
باشد یکی از دولت مرکزی و یکی از دولت محلی.  
فرض دوم: استاندار را لایحه نویسی است که برای شرکت در کنفرانس  
حتی التعمیر سلیط کسریه تهیه کند.  
حل المسائل: استاندار کسی است که حکم نصی در دولت مرکزی  
صادر میشود و حکم عزلش در دولت محلی.

صورت مسئله: سناتور پاکوب جاویش آمریکایی که قطعنامه اعتراضی  
به اعدام های انقلابی ایران را تنظیم کرده بود، شدیداً مورد تهدید قرار  
گرفته و خودیش را از ترس در خانه این زندانی کرده است.  
مصرع: زدی ضربتی، ضربتی توخ کن.

بیت: چه خوشبختی میرونی هر دو سر بی که یک سر میرونی درد سر بی  
پیشهاد: لازم است که آقای جاویش، از این به بعد جلسات سنا  
آمریکا را برای رعایت ایمنی هر چه بیشتر، در پستی منزل تشکیل بدهند.  
حل المسائل: از فرار معلوم، گردن گلغلی آقای جاویش کلی باعث  
دردسر شده.

صورت مسئله: وزارت امور خارجه آمریکا اظهار امیدواری کرد که با  
ورود سفیر جدید آمریکا به ایران، سوء تفاهم هایی که در اثر تصویب قطعنامه  
سناتور جاویش بوجود آمده رفع شود.  
فرض اول: سوء تفاهمی که به وجود نیامده باشد، بهیچوجه قابل رفع  
شدن نیست.  
فرض دوم: سنا آمریکا میبرد وزارت خارجه اش میدوزد.  
حل المسائل: من رشته محبت تو باره میکنم، شاید گره خورد به تو  
زندیگتر شوم.

توسل پسر چون من آدمی  
نه تصدای نه خیال و غمی  
از خر شیمان ما پاشن  
چون نکل برای ما انگریک  
عبد، عیبه، ناطق عهله شدن  
چون برای عملها و دن  
نگاه کن به پنج انگشت من  
داستان خدایت پرسی دلیل  
خواست خدا هست که من تاجر  
خاستی خودم، ده باغ و شنگ  
بیل و دوا، چرم و شکر میروم  
خانه بیلانم در کوهسار  
دانه، تیه، لب آسار  
با دورین منظر شهر آشکار  
سایه بید و لبا سبزه آب  
مغزهای باره بکجرت خواب  
خانه شومر دیگه بهیزر وان  
مطبخ و گنجاها و حمام و وان  
نوگر و گلغله و توغور و باغیان  
شکر که زنده گیم ناصی هست  
صفت گلغله ای من زندگیت  
خواست خدا هست که از گشگی  
دورتر از مطبخ ما اندکی  
کنار آن روزنه مرده بگی  
عفته ما گفت که ده ساعت است  
کارگری رفتم زنده زوار  
زیر پی ساحتان وقت کار  
عالمکشان در ده چشم انتظار  
نه ناصدی رفقه بده نه خیر  
مراحت نمی کنی او دگر  
آنکه شکسته شده اشغای او  
بنجه او، باوایو، پای او  
نست دگر هیچ کجا جای او  
ما چه بدبختی بختها؟  
ما چه سر بختی سر بختها؟  
با کارگر رو زنده بدهد پسر  
برای ما خوشترین شرف  
بجهت ایجاد کنی دردسر  
کارگر هر که شود ایران مدار  
بر آورد از مدعیان دمار



... خوابگاه بعدی.

تاریخ تحول مجاهدین  
آموزگار: با کلمه "مجاهدین" یک جمله بساز.  
دانش آموز: با مجاهدین پیش از انقلاب جمله بسازم؟  
آموزگار: بعد از انقلاب؟  
دانش آموز: مجاهد که پیش از انقلاب و بعد از انقلاب ندارد، تنبل  
بی عرضه.  
دانش آموز: دارد آقا؟  
آموزگار: بگو بچشم چه فرقی دارد؟  
دانش آموز: آقا، مجاهدین پیش از انقلاب، مجاهدینی هستند که  
شهادت دادند، زندان رفتند، شکنجه شدند... و حالا حاشیه نشین  
شده اند.  
آموزگار: خوب؟  
دانش آموز: مجاهدین بعد از انقلاب، آقا، کسانی هستند که تا پیش  
از انقلاب یا خارج گود بودند یا "خارج" بودند، و بعد از انقلاب  
همگاره شده اند.

## دیجیتال کننده نشریه: نینا پویان